

من پر از فانوسم

پدیدارشناسی آثار و اندیشه‌های دکتر سروش دباغ

نویسنده فرهاد مشکور

تقديم به داراب هاشمی

فرهیخته‌ای که با همه مردم شهر زیر باران رفت

فهرست عناوین

۱۲.....	نواندیشی دینی	۱.
۱۶.....	واکاوی روشنفکری در ایران معاصر	۲.
۱۶.....	سطح نظری	۲.۱.
۱۷.....	سطح اجتماعی و کنشگری	۲.۲.
۱۹.....	جستارهای فلسفی	۳.
۱۹.....	فلسفه اخلاق	۳.۱.
۲۰.....	ویتگنشتاین پژوهی	۳.۲.
۲۱.....	سفرهای پسا رنسانسی	۳.۳.
۲۲.....	پژوهش‌های ادبی و هنری	۴.
۲۲.....	سپهری پژوهی	۴.۱.
۲۳.....	زمزمه‌های مخملین (۱۴۰۳)	۴.۲.
۲۳.....	نقد و بررسی فیلم	۴.۳.
۲۴.....	سلوک اگزیستانسیال در روزگار کنونی	۵.
۲۸.....	پژوهش‌های روانشناختی	۶.
۳۰.....	زیست اندیشه در افق خوانش	

مقدمه

سال‌هاست که در مسیر پژوهش و تأملات فلسفی، نام سروش دباغ را به‌عنوان اندیشمندی در گستره حکمت، فلسفه، عرفان، ادبیات و حالا روانشناسی دنبال می‌کنم. او در طی این سال‌ها نه تنها در مقام فیلسوفی جستجوگر بلکه به‌عنوان متفکری با دغدغه‌های اگزیستانسیال، پرسش‌های بنیادین زمانه ما را از زوایای گوناگون کاویده است. اما آنچه بیش از هر چیز برای من جالب‌توجه بوده، نه فقط گستردگی حوزه‌های فکری او، بلکه پیوند ظریفی است که میان این حوزه‌ها برقرار کرده است؛ پیوندی که از سطح نظری فراتر می‌رود و به زیست‌جهان انسانی تسری می‌یابد.

به نظر نگارنده برای درک منسجم و نظام‌مند آثار و اندیشه‌های دباغ، نخست باید خطوط کلی فعالیت‌های او را تفکیک کرد. هر فیلسوفی در سیر فکری خود فصل‌های متمایزی را تجربه می‌کند، و دباغ نیز از این قاعده مستثنی نیست. دسته‌بندی این سیر، در حین اجتناب از تقلیل‌گرایی و جلوگیری از فروکاستن از پیچیدگی آن، تلاشی است به جهت ترسیم چارچوبی روشن برای خواننده‌ای که در پی فهم دقیق‌تر آثار اوست.

پس از اخذ دکتری فلسفه، دباغ به کار آکادمیک در داخل و سپس خارج از کشور پرداخت. در سال‌های اخیر، علاوه بر فعالیت‌های فلسفی، به روان‌درمانگری نیز روی آورده است، و این تلفیق میان تأملات فلسفی و تجربه زیسته در روان‌پژوهی، سویه‌ای تازه به آثار او بخشیده

است. او همچنان به تولید محتوای فرهنگی، چه در قالب نوشتار و چه در شکل گفتار، مشغول است و میراث فکری خود را در گستره زبان فارسی بسط می‌دهد.

بر اساس دریافت شخصی‌ام و پس از شرکت در درسگفتارهای او و مطالعه آثارش، حوزه‌های فکری سروش دباغ را چنین طبقه‌بندی می‌کنم و داوری درباره آثار او را به عهده مخاطبان وامی‌گذارم:

۱. "نواندیشی" دینی با تمرکز بر فقه و اخلاق: در این حوزه، او به بازاندیشی در مفهوم نواندیشی دینی و سنت فکری دینی پرداخته و تلاش کرده است تا میان آموزه‌های اخلاقی و تفکر مدرن پلی بزند. «الیناسیون دینی» که دباغ آنرا دیانت مُنسلخ از اخلاق برمی‌شمرد از فرآورده‌های فرهنگی او زیر سقف نواندیشی دینی است.

۲. واکاوی "روشنفکری" در ایران معاصر: او از یک سو به تحلیل نظری روشنفکری در ایران پرداخته و از سوی دیگر، بسترهای اجتماعی و عملی آن را بررسی کرده و نظرات، تحلیل‌ها و مواضع سیاسی خود را به روشنی بیان داشته است. در بررسی و تدقیق در سیر و سلوک سیاسی دباغ می‌توان به روشنی عزیمت روشمند او را از اصلاح‌طلبی سیاسی به اصلاح‌طلبی ساختاری پی‌گرفت. با نگاهی به تقدیم‌نامه‌ی وی در پیشانی اثر «راه طی نشده» به مصطفی تاجزاده و سعید مدنی به همراهی برساخت مفهوم «گذارطلبی» می‌توان آخرین چرخش سیاسی او را نیز ره‌گرفت.

۳. جستارهای فلسفی: آثار او در این حوزه شامل پژوهش در فلسفه اخلاق، بررسی آرای ویتگنشتاین و تحلیل‌هایی برآمده از سفرهای فکری پسا رنسانسی است که در سالهای اخیر هرچه بیشتر از سنت تحلیلی فاصله می‌گیرد و در زیست‌جهانی پدیدارشناسانه برای خود سرزمینی نوین می‌آفریند.

۴. پژوهش‌های ادبی و هنری: این بخش بیشتر در حوزه سپهری پژوهی و کاوش در پیوند میان فلسفه و ادبیات نمود یافته است. دلنوشته‌های دباغ که تحت عنوان «زمزمه‌های مخملین» نشر یافته است، در واقع جوششی ادبی-معرفتی است که از گوهر او برخاسته و خواننده را با لطایف و «کویریات» وی آشنا می‌سازد.

۵. سلوک اگزیستانسیال در روزگار کنونی: پیش‌تر با عنوان «طرحواره‌ی عرفان مدرن» به نیکی نزد دنبال‌کننده‌گان آشناست، در سالهای اخیر و با عزیمت دباغ از اردوگاه فلسفه تحلیلی-هرچند نه تماماً به مفهوم کنارگذاشتن آرای تحلیلی خویش- و فرود آمدن در منزلگاه پدیدارشناسی از جنس گادامری-هرمونیتیکی حال و هوایی یالومی-اگزیستانسیالیستی یافته است و زیست جهان معنوی او را هرچه بیشتر از منزل مولانا به کارگاه عدسی سازی اسپینوزا نزدیک‌تر کرده است. او در این بخش به بازخوانی و بازآفرینی میراث حکمی، ادبی و عرفانی پرداخته و تلاش کرده است تا با عدسی‌هایی که تولید می‌کند امکان زیستی معنادار در جهان مدرن را به تصویر بکشد.

شاید بتوان در کنار سلوک معنوی وی در طی تولید این آثار، «سفرهای پسا رنسانسی» را سویی فلسفی سلوک اگزیستانسیال او دانست. برساختن مفاهیم اگزیستانسیالیستی توسط او ذیل هرودی این سویه‌ها (یعنی سویی اگزیستانسیال-حکمی-معنوی یا همان سلوک اگزیستانسیال در روزگار کنونی و سویی اگزیستانسیال-فلسفی-مدرسی یا همان سفرهای پسا رنسانسی) مؤید همین نکته است.

اساسی‌ترین مفاهیم برساخته شده به استناد گفتاوردهای خود سروش دباغ -که در میان "" قرار گرفته - زیر سقف سلوک اگزیستانسیال در روزگار کنونی بدین شرح است:

انواع ایمان^۱:

ایمان شورمندانه^۲: این گونه از ایمان، در قلمرو پدیدارشناسی وجودی جای می‌گیرد که در آن، ایمان بهسان رودرویی دیالکتیکی با وضعیت انضمامی هستی تجربه می‌شود. در اینجا، ایمان ذاتاً با نوسانات میان «قبض» و «بسط» تعریف می‌گردد. همانگونه که کی‌یرکگور اشاره میکند: "ایمان شورمندانه، زیستن در تنشی پارادوکسیکال است که در آن، فرد مؤمن همزمان درگیر و فراتر از عقلانیت ابزاری است."

ایمان معرفت‌اندیشانه: این الگوی ایمان، مبتنی بر رئالیسم معرفت‌شناختی است که در آن، «متعلق ایمان» به مثابه گزاره‌های صادق/کاذب صورتبندی می‌شود. این نگرش، میراث سنت تحلیلی در الهیات است که ایمان را مشمول ارزیابیهای معیارهای حجیت عقلی (نظیر براهین توجیهی، استنتاج بهترین تبیین، یا سازگاری درونی نظام اعتقادی) می‌داند. این رویکرد، ایمان را درون ماتریکس «عقلانیت عمومی» قرار می‌دهد و آن را به پرسشهای معرفت‌شناختی کلاسیک (نظیر مسئله‌ی شر یا برهانهای وجودشناختی) گره می‌زند.

ایمان از سر طمأنینه: "برگرفته از افکار «لودویگ ویتگنشتاین» فیلسوف تحلیلی معاصر است. "لودویگ ویتگنشتاین در کتاب فرهنگ و ارزش از نوعی ایمان‌ورزی سخن می‌گوید که مانند ایمان شورمندانه نیازی به دلیل ندارد، اما از جنس حکمت سرد است؛ ایمانی که برخلاف ایمان کیر کگوری، غیر شورمندانه است و عاری از عواطف و احساسات قوی^۳."

این گونه ایمان، نه بر باورهای گزاره‌ای، بلکه بر شیوهی زیستی تکیه دارد که در بافتار یک بازی زبانی «گفتار دینی» معنادار می‌شود. این ایمان، «سرد» است نه از سر بی‌احساسی، بلکه به مثابه حکمتی پیشاروشن‌فکرانه که در پراتیک و عمل تجسم می‌یابد. همانگونه که ویتگنشتاین تأکید میکند، این ایمان نیازی به «توجیه استعلایی» ندارد، چراکه بنیانش در *تعیین‌های پیشا گفتمانی^۴* نهفته است که خود، زیرساخت هرگونه استدلال یا تردیداند. در اینجا، ایمان شیوه‌ای از بودن در جهان است.

ایمان آرزومندانه^۵: این صورت از ایمان، بازتاب پارادوکس مدرنیته است: اشتیاق به امر قدسی در عصر غیاب خدا. این ایمان، در چارچوب فلسفه‌ی اگزیستانسیل (به ویژه نزد یاسپرس) قابل فهم است؛ جایی که فرد، با وجود تعلیق حکم^۶ درباره‌ی وجود عینی امر متعالی، می‌کوشد تا معنایی قدسی به زیستن ببخشد. اینجا، ایمان پرش از دیوار باور به امر قدسی است. این ایمان پراتیک ناخرسندانه‌ی جستجوی «آن» است، حتی در فقدان هرگونه نشانه‌ی متافیزیکی.

ایمان شکاکانه: "عبارت است از ایمانی که شخص در آن دغدغه امر قدسی را دارد اما ذهن‌اش پر از اگزیر گرفت‌ها و اشکالاتی است که جان و ضمیر او را خمیده است. در جهان جدید خصوصاً ما با این تصویر و تلقی از ایمان بیشتر مواجهیم^۷."

در این الگو، ایمان در تقابل پارادوکسیکال با تردیدهای معرفت‌شناختی معنا می‌یابد. این نگرش، یادآور الهیات سلبی^۸ است، اما با چرخشی اگزیستانسیل: ایمان نه به رغم شک، بلکه در آغوش شک زاده می‌شود. به تعبیر گابریل مارسل، این ایمان «رازورزی

^۱ فلسفه لاجوردی سپهری، سروش دباغ، نشر صراط ۲۱۰ و ۲۱۱

^۲ مجتهد شبستری و ایمان شورمندانه، سروش دباغ

^۳ حسین پورفرج: ایمان‌آباد؛ تحلیلی بر مبنای اصناف ایمان‌ورزی سروش دباغ

^۴ pre-discursive certainties

^۵ ن.ک.به: سروش دباغ، «ایمان شورمندانه- ایمان آرزومندانه»، در *امر اخلاقی، امر متعالی: جستارهای فلسفی*، تهران، کتاب پارسه، ۱۳۹۲،

^۶ epoché

^۷ سخنرانی "جدال شک و ایمان" ایرادشده توسط دکتر سروش دباغ، مونترال، کانون فرهنگی نور، قسمت نخست، دقایق ۳۹ الی ۴۳

^۸ Apophatic Theology

است در جهانی که راززدایی شده». فرد مؤمن، همچون سیزیف کامو، بار پرسشهای بی پاسخ را بر دوش می‌کشد. در اینجا ایمان دیگر پاسخ نیست و خود پرسشی است که از پس آن تعالی جستجو می‌گردد و یادآور الهیات سلبی است.

ایمان ناواقع‌گرایانه: در واقع، بر سیاق «نیایش ناواقع‌گرایانه».

انواع مواجهه با مرگ:

سروش دباغ در «مرگ در ذهن افاقی جاری است» در کتاب آبی دریای بی‌کران می‌نویسد:

"مرگ از غامض‌ترین و حیرت‌انگیزترین مقولاتی است که هر انسانی در زندگی خود با آن دست و پنجه نرم می‌کند. همه‌ی موجودات می‌میرند و دنیای فانی را ترک می‌کنند و ظاهراً انسان تنها موجودی است که می‌داند که می‌میرد. شناختن خویش در آیین‌های مرگ یعنی مواجه شدن با خویش و خودکاوی پیشه کردن. برخی آدمیان نسبت به پدیده‌ی مرگ «کورمرگی»^۹ پیشه کرده و ترجیح می‌دهند آن را نبینند و به فراموشی بسپارند. برخی دیگر نیز از مرگ می‌هراسند، چون تعلقات دنیوی بسیاری دارند. جماعتی نیز مرگ اندیش‌اند و در اندیشه‌ی رهایی و گسستن در زندان و هم‌نورد افق‌های دور شدن و یا رهسپار دیار نیستی و عدم گشتن‌اند. گروهی نیز «مرگ‌آگاه» اند. بدین معنا که تفتن و عنایت به زوال و نیستی هستی دارند و ناپایداری جهان و گذر عمر را جدی می‌گیرند. در عین حال، این امر مانع از پرداختن سهم بدن و بهره بردن و تمتع جستن معنوی زرف از دنیا و زندگی نشده است."

انواع نیایش:

دعا و نیایش در زمانه‌ی جدید رنگ و بو و صورت دیگری یافته است. در زمانه‌ی کنونی و در هجده‌ی مدرنیته سخن گفتن با امر متعالی و قدسی امری صعب و دشوارتر گشته است. می‌توان شش نوع نیایش را از یکدیگر بازشناخت:

نیایش مخاطبه محور: این گونه نیایش، مبتنی بر الگوی «رابطه‌ی اگو-آلتر» در دیالوگ است که مارتین بوبر آن را در تقابل «من-تو» و «من-آن» صورتبندی می‌کند. در اینجا، نیایش‌کننده با مفروض گرفتن «شخص‌انگاری امر قدسی»، به گفتگوی فعالانه با امر متعالی می‌پردازد. این الگو دو زیرگونه دارد:

نیایش عاطفی مبتنی بر پارادایم عشق رمانتیک، که در آن رابطه‌ی عابد و معبود به مثابه دینامیسم دوسویه‌ی عاطفی تعریف می‌شود. و نیایش آیینی: وابسته به ساختارهای نهادی دین که در آن، نیایش به فرمهای استانداردشده‌ی زبانی و عملی تقلیل می‌یابد. (صورت شریعت)

نیایش عارفانه: "با همه خداانگاری و خدای وحدت وجودی سازوار و متناسب است، تخطب و دیالوگ به محاق می‌رود و سکوت و خاموشی و تماشا و بی‌رنگی برکشیده می‌شود و محوریت می‌یابد".^{۱۰} این الگو، ریشه در الهیات سلبی دارد که بر ناشناختگی ذاتی امر مقدس تأکید می‌وزرد. در اینجا، نیایش دیگر از راه گزاره‌های ایجابی به چنگ نمی‌آید، بلکه به واسطه‌ی سکوت، ریاضتهای معنوی، و تعلیق مفاهیم تحقق می‌یابد. به تعبیر اکهارت، نیایش عارفانه تلاشی است برای «خالی کردن ذهن از تصاویر» و نیل به تجربه‌های پیشازبانی از وحدت وجود.

نیایش معنوی: "این نوع نیایش، مراقبه محور است و در آن نیایش‌کننده از پیش خود راه می‌افتد و پس از خودکاوی، خودپالایی، زیر و زبر شدن و در نوردیدن قلعه هزارتوی روان، مجدداً به پیش خود می‌رسد؛ نیایشی که با «توجه‌آگاهی» مراقبه، تماشاگری، سکوت، رصد کردن بدن و مزه مزه کردن لحظات و «چشیدن طعم وقت» در می‌رسد."

^۹ ن.ک.به: سروش دباغ، «مرگ در ذهن افاقی جاریست»، مندرج در *آبی دریای بی‌کران: طرحواره‌ای از عرفان مدرن*، تورنتو، نشر سهروردی، ۱۳۹۸.

در این الگو، نیایش همانند پدیدارشناسی تجربه‌ای درونی تعریف می‌شود. تحت تأثیر آرای هوسرل و مرلوپوتی، نیایش‌کننده با تعلیق جهان خارج به توصیف ساختارهای آگاهی خویش در مواجهه با امر قدسی می‌پردازد. این فرایند شامل مراحل خودکاوی، واسازی روان و بازسازی هویت از طریق توجه‌آگاهی (Mindfulness) است. نیایش در اینجا، نه گفتگو با دیگری، بلکه دیالکتیک سوژه با لایه‌های پنهان روان خویش است.

نیایش حکیمانه^{۱۰}: "پس از این در می‌رسد. در این نوع نیایش که با خدای فلسفی و دئیستیک در تناسب و تلائم است؛ نیایش‌کننده، درک و تلقی منقح و تحدید شده‌ای از علم و قدرت خداوند دارد و به دیده عنایت در قوانین صلب و سخت و تخطی ناپذیر هستی می‌نگرد؛ بی سبب نام او را بر زبان نمی‌آورد و خداوند را در عرض علل طبیعی نمی‌نشانند و قصه اسباب و علل و نحوه جاری و ساری شدنشان در این عالم را جدی می‌گیرد."

نیایش آرزومندانه: "این نوع نیایش، هنگامی رخ می‌دهد که نیایش‌کننده، ندانم انگار و یا خداناباورست و معتقد است چیزی تحت عنوان ساحت قدسی هستی وجود ندارد یا درباره آن، حکم به تعلیق حکم می‌کند. در عین حال، در وضعیت وجودی‌ای واقع شده که برای ترجمانش لب به نیایش می‌گشاید؛ تو گویی که نیایش‌کننده دوست می‌دارد کسی باشد و سخنانش را بشنود و مجال نجوا کردن با او را داشته باشد."

نیایش ناواقع گرایانه: "نیایش ناواقع گرایانه، که موضع مختار فیلسوفان دین ناواقع گرایی چون دی. زی. فیلیپس و دان کیویت است واقع گرایی دینی بر رابطه نامنقح میان زبان و جهان بنا شده است؛ که گویی زبان، کاشفیت از عالم مستقل از هویت زبانی دارد. به تعبیر دیگر، این فیلسوفان، مبتنی بر روایت خود از آراء ویتگنشتاین متأخر، معتقدند تا کنون «گرامر» واژه «واقعیت» بد فهمیده شده و جهانی مستقل از زبان، مفروض گرفته شده است. از اینرو، نیایش متناظر با این تلقی از امر دینی را می‌توان بدیل شقوق نیایش‌های یاد شده انگاشت."

بر مبنای آموزه‌ی زبان ویتگنشتاین متأخر و الهیات ناواقع‌گرایانه^{۱۱}، این نیایش کنشی است خودارجاع درون یک «بازی زبانی» دینی. به زعم فیلسوفانی چون دی. زی. فیلیپس، این نوع نیایش نه اشاره به واقعیتی فرازبانی دارد و نه در انتظار بروز و ظهور آن است، بلکه بخشی از «صورت زندگی» دینی است که معنایش درونی خود این عمل ورزیدن (نیایش ورزیدن- پویا و در عمل نیایش بودن) است. در این چارچوب، نیایش دیگر یک آشپز پیر و کهنه از بیان باورها نیست، یک مشارکت در پراتیک اجتماعی-زبانی خاصی است که هویت دینی را برمی‌سازد.

طنز الهیاتی^{۱۲}: دباغ می‌گوید:

"در مصاحبه «می‌شود به سراغ خدا رفت»، با برساختن و به‌کار بستن مفهوم «طنز الهیاتی»، راهکاری روان‌شناختی-آگزیستانسیل برای مواجهه با شرور اقامه شده؛ مواجهه‌ای که در سنت ایرانی-اسلامی مسبوق به سابقه است. در سنت ستر پس پشت، عطار نیشابوری از جمله عارفان و شاعرانی است که دلمشغول مسئله شرور و مواجهه طنزانه با آن بوده؛ امری که با تجربه زیسته و زمانه و زمینه‌ای که در آن می‌زیست، ارتباط وثیقی داشت."

متافیزیک نحیف: "متافیزیکی که در تناسب و تلائم با جهان رازدایی شده، علم محور و تکنولوژیک است. از منظر شایگان، تجربه معنوی اصیل در روزگار پر تلاطم کنونی، در «بی زمانی» روی می‌دهد، تجربه‌ای که متوقف بر مفروضات متافیزیکی متعدد نیست.

^{۱۰} ن.ک.به: سروش دباغ، هسته پنهان تماشا؛ تأملی در انواع نیایش

^{۱۱} Non-Realist Theology

^{۱۲} الهیات سینوی، طنز الهیاتی و معضل شر، رد آبی روایت، تورنتو، نشر سهروردی، ۱۳۹۹، جلد اول و جلد دوم

انواع سالک و انحای سلوک^{۱۳}: او تعبیر سالک را فراختر از عارف به کار می‌گیرد و بسط می‌دهد. او سالک را یا مدرن می‌داند، یعنی همان کسی که زندگی این جهانی را جدی می‌گیرد و یا سنتی. هرچند به این دوگانه بسنده نمی‌کند و تعبیر «آستانه نشین» را از دایان آلن وام می‌کند و مفهوم. **سالک آستانه نشین** متولد می‌گردد. "این سالک در دل یک سنت ستبر بالیده و اکنون در مرز آن قرار دارد و طی طریق می‌کند، که سخنان غیر ارتدوکس می‌گوید و کردار غیر راست کیشانه دارد. نظیر کسی که در آستانه در نشسته، پایی این سوی در دارد و پایی بیرون و آن سوی در و آونگ آسا میان این دو در نوسان است و بالا و پایین می‌شود. نه باورها و سبک زندگی متعارفی دارد، که دگر اندیش است؛ نه یکسره دلبریده از سنتی که در آن زیسته و سالیانی دراز درهواش دم زده، که جمع اضدادست."

سلوک نیز از منظر وی امری است که "حالا دیگر متوقف به قبول امر قدسی نیست" بلکه معنایی گشوده‌تر و سکولارتر بخود گرفته و ازین منظر به دو سویه عمودی و افقی^{۱۴} منقسم است.

انواع تنهایی^{۱۵}: دباغ در مجموع هشت نوع تنهایی را بر می‌شمرد:

تنهایی "بین فردی" وقتی رخ می‌دهد که فرد دیار مالوف و خانه و کاشانه را ترک می‌کند و شبکه‌ای از روابط گرم و صمیمی و مانوس را از دست می‌دهد. عموم کسانی که «مهاجرت» را تجربه کرده و از سرزمین مادری رخت کشیده، این نوع تنهایی را دست کم برای چند صباحی آزموده‌اند."

تنهایی درون فردی "با محقق نشدن استعدادها و با تُرم‌ها و هنجارهای دیگران زیستن و سرکوب خواسته‌ها و آرزوها در میرسد. عدم شکوفایی و پژمردگی روانی با این نوع تنهایی هم‌عنان است. چنانکه روان پژوهان برجسته‌ای چون راجرز و یالوم آورده‌اند، این تنهایی، نوعی روان رنجوری است و فردی که با آن دست و پنجه نرم می‌کند، می‌تواند به مدد روان درمانگر بر آن فائق بیاید."

تنهایی اگزستانسلیل "با اگزستانس و وجود انسان و زیستش بر روی این کره خاکی گره خورده و گریز و گزیری از آن نیست. وقتی سپهری می‌گفت: «حیات نشئه تنهایی ست»؛ از این نوع تنهایی پرده بر می‌گرفت. تنهایی‌ای که با بن و بنیاد ما گره خورده و هیچگاه از میان رخت بر نمی‌بندد. پیشتر از استعاره «بادکنک‌رها در آسمان» برای تبیین این نوع تنهایی بهره برده‌ام. هر یک از ما، موجوداتی هستیم، گرفتارگشته در یک بادکنک؛ بادکنک‌هایی رها شده در آسمان؛ آسمانی که هر از گاهی ابری و آفتابی و برفی و طوفانی می‌شود. بادکنک‌ها به یکدیگر نزدیک می‌شوند، از هم دور می‌شوند؛ اما نمی‌توانند وارد یکدیگر گردند. می‌توانیم بادکنک‌های دیگر را در آسمان ببینیم، از وجود و حضور آنها دلگرم و دلخوش می‌شویم، اما نمی‌توانیم با آنها یکی شویم."

تنهایی مخملین^{۱۶} "با سکوت درونی و هیجانات مثبتی از جنس سپاسگزاری از هستی و طبیعت و برخورداری‌ها و داشته‌ها عجین گشته، سکوتی که با پس زدن ملال و ناراحتی و ترس و در آغوش کشیدن شادی درونی در می‌رسد و مشحون از آرامش ژرف و آشتی و صلح درونی است. وقتی سهراب می‌گفت: «من چه سبزم امروز / و چه اندازه تنم هوشیار است! / نکند اندوهی سر رسد از پس کوه»، از این نوع تنهایی سخن می‌گفت."

تنهایی خویشاوندی: "از لونی دیگر ست و در حضور کسی رخ می‌دهد که جهان‌نگری و ارزش‌هایش به تو سخت نزدیک است و از پشت پنجره تو به جهان پیرامون و هستی می‌نگرد؛ کسی که او را به نیکی می‌شناسی، آشناست و در مقابلش می‌

^{۱۳} ن.ک.به: سروش دباغ، «برخورد انگشتان با اوج»؛ سلوک رواقی شمس تبریزی و سهراب سپهری

^{۱۴} ن.ک.به: سروش دباغ، «برخورد انگشتان با اوج»؛ سلوک رواقی شمس تبریزی و سهراب سپهری

^{۱۵} ن.ک.به: سروش دباغ، نبض خیس صبح

^{۱۶} ن.ک.به: سروش دباغ، «در هوای یالوم و سپهری»، مندرج در: از خیام تا یالوم، سلوک معنوی در روزگار کنونی، بنیاد سهروردی، کانادا

توانی عریانیِ روانی را تجربه کنی و بدون واژه و نگرانی از قضاوت شدن، از باورها و دغدغه ها و نگرانی های، بدون روتوش سخن بگویی و «سبکی تحمل ناپذیر بار هستی» را با او قسمت کنی. به میزانی که تو بتوانی «خویشاوندی» بیابی و تنهایی خویشاوندی را با او تجربه کنی و درباره زیر و زبر شدن ها و قبض و بسط های وجودی ات با او نجوا کنی، از حجم تنهایی اگزستانسلیات کاسته می شود.^{۱۷}

تنهایی تلخ: «با تجربه از دست دادن درمی رسد؛ گویی که زیر پایت خالی شده و جای نبود انسانی یا چیزی را می بینی و لمس می کنی. وقتی کسی در سوگ عزیزی بسر می برد، یا شکست عاطفی را تجربه کرده و یا کار و بار خود را از دست داده؛ ویرانی و تلخی سردی را می چشد و «هجوم خالی اطراف» به او فشار می آورد و پاشان و پریشانش می کند. نظیر امواج دریا که به ساحل می رسد و شن و ماسه های کنار ساحل را در کام می کشد و با خود می برد و جای خالی آن را برای رهگذری که کنار ساحل قدم می زند، نمایان می کند. شبیه هنگامی که نظاره گر ماسه هایی هستی که درمشت گرفته ای و آرام آرام از میان انگشتانت می ریزند و کف دستی خالی از خود بر جای می نهند.»

تنهایی عرفانی: «با جدا افتادن از دیار مالوف و «نیستان معنا» در می رسد. عموم سالکان سنتی که از فراق سخن رانده و از آن گله کرده اند، در واقع تنهایی عرفانی را مزه مزه کرده اند؛ تنهایی ای که بدل به جدایی می شود و می توان به مدد کیمیای عشق بر آن قائق آمد، به سمت بیسو رفت و پای در «خلوت ابعاد زندگی» نهاد و گوهر وصال را فراچنگ آورد و تجربه کرد؛»

تنهایی میان جمعی: «حدیث انسانهایی است که از زمینه و زمانه ای که در آن می زیند، پیشی می گیرند، افقهای نوینی را رصد می کنند و در جمع و جامعه خود چندان درک و فهم نمی شوند. از اینرو تنهاند و صلیب تنهایی خود را بر دوش می کشند و «غربت و غرابت» را می چشند؛ که در جهان غریب اند. آدمیانی که در قلمروهای علم، دین، سیاست، فلسفه، هنر... خلاف آمد عادت عمل می کنند و رهرو راهی اند که پیرو و دنباله روی چندان ندارد و به همین سبب با انواع طعن، تحقیر، ناسزا، ناامنی، محدودیت و احیاناً خطر جانی مواجه می شوند، تنهایی میان جمعی را می آزمایند. از قضای روزگار، قدر و منزلت عموم این افراد، پس از گذر زمان و چند صباحی بعد از اینکه روی در نقاب خاک می کشند، شناخته می شود. عین القضاات همدانی، شیخ شهاب سهروردی، گاليله، دکارت، اسپینوزا، داستایفسکی، ویتگنشتاین، مصطفی رحیمی، خلیل ملکی... از ساکنان این کوی بوده و این نوع تنهایی را چشیدند.»

انواع رنج: دباغ از ابتدا تمایزی معنادار قائل است میان درد (که بر بدن وارد می شود) و رنج (که بر روان وارد می گردد). رنج را معادل suffering می گیرد. برای مواجهه با رنج نیز حداقل دو رویکرد برمی شمارد: **رنج رهن**^{۱۸} یعنی رنج هایی که می کشیم، اما با آن ها مواجهه نمی شویم. ما در کار سرکوب، انکار و فرافکنی این رنجهای هستیم و در مقابلش **رنج رهگشا** است که به معنای پذیرش و مواجهه است. اگر این رنج مرتفع شدنی باشد آن از نوع رنج امحاپذیر و در غیر این صورت رنج امحاناپذیر است و برای برخورد با آن می بایست رویکرد مناسب و رهگشایی برگزید.

زمانیدن: که شامل مفاهیمی چون «زمان-بر» یعنی زمانی که بر ما می گذرد و بر ما محاط است و زمانی مکانیکی است و با جابجایی و درک نیوتنی از زمان در می رسد و «زمان-در» که در حقیقت همان زمان اگزستانسیالیستی است و مراد از آن زمانی است که در ما می گذرد و معطوف است به حال و روز ما و ناظر است به نوع مواجهه با لحظات زندگی و تندی و کندی آن متصل است با سلوک فردی.

۶. **پژوهش های روان شناختی:** پس از اخذ مدرک کارشناسی ارشد در رشته روان شناسی، سروش دباغ گام هایی ژرف نگرانه در حوزه پژوهش های روان شناختی برداشته است. این حیطه، به مثابه بستری نوین در سپهر فعالیت های علمی او، نه تنها بر غنای معرفتی کارنامه اش افزوده، بلکه زمینه تعاملی میان تجربه عملی و تأملات نظری را فراهم ساخته است. هرچند تاکنون اثر مکتوبی از او

^{۱۷} ن.ک. به: سروش دباغ، «برخورد انگشتان با اوج» مندرج در: *از خیام تا یالوم: سلوک معنوی در روزگار کنونی*، تورنتو، سهروردی، ۱۴۰۲

در این زمینه به انتشار نرسیده، این سکوت قلمی را می‌توان به مثابه دوره آماده‌سازی و پالایش اندیشه تفسیر کرد؛ دورانی که در آن، ایده‌ها در سایه تأمل و مواجهه مستقیم با واقعیت‌های روان‌شناختی پرورش می‌یابند.

اما چرا سروش دباغ؟

در مواجهه با آثار دباغ، آنچه بیش از هر چیز نظر مرا جلب می‌کند، صرفاً نظریه‌پردازی در خلأ نیست، بلکه کوششی است برای پیوند میان تفکر و زیست روزمره انسان ایرانی در هر کجای جهان. کمتر جریان فکری در عصر حاضر در تلاش برای هم‌افقی و ایجاد راه ارتباطی میان باورمندان و ناباورمندان به دستگاه فکری خودش است. در میان بسیاری دیگر پردازش مفاهیم مدرن که هم برآمده از بستر فرهنگی فرد باشد هم با بود و باش این جهانی او سروکار داشته باشد و پاسخ‌گوی نیازها مدرن او باشد به چشم نمی‌خورد. از طرفی در دسته‌ای دیگر از آثار معاصر، با انقطاع کامل از بستر فرهنگی-ادبی فارسی زبان مواجهیم که در دباغ یکسر تلاش برای حفظ این پیوستگی تاریخی است، به دور از دگماتیسم فرهنگی-ادبی، تا سوژه ایرانی میان گذشته و آینده خود به این سو آن سو پرتاب نشود و میان مفاهیم وارداتی سپر نیفکند و مفاهیم کهن را یکسر به آرشیو خاطرات وانگذارد. این در واقع فرصتی است برای انسان ایرانی تا زمانی که وقت داوری و انتخاب مفاهیم فرارسید خود را بی‌پشتوانه فرهنگی و ادبی حس نکند و بی‌درنگ و بدون ترس در افقی تازه از گنجینه مفاهیم خود بهره‌مند شود. به بیان دقیق‌تر دباغ در برابر گذشته نه موضع نفی مطلق دارد و نه به نوستالژی غیرانتقادی درمی‌غلطد، بلکه با نگرشی سنجیده و بازآفرینانه، سنت فکری را چون بستری حاصلخیز می‌نگرد که می‌تواند امکان رویش اندیشه‌های مدرن را فراهم سازد. البته شاید بتوان بعضاً سنگینی گذشته را بر آهنگ قدمهای او حس کرد، اما در مجموع حرکتی رو به جلو دارد. پویا است و در حال شدن است. آنچه خود او از آن به «زیر و زبر شدن‌های اگزیستانسیل» تعبیر می‌کند و بعضاً شتابی به آهنگ سلوک وی می‌دهد که اگر به نیکی دیده و فهمیده نشود می‌تواند به اشتباه عجله‌ای آتشین درک شود. هرمنوتیک و بازخوانی دباغ به صرف ادراکات در سطح مفاهیم بسنده نمی‌کند، بلکه به عمق روش‌شناختی نیز اهمیت ویژه‌ای می‌دهد. اگر بازآفرینی میراث حکمی-ادبی-عرفانی ما با بهره‌گیری از دانش مدرن، و نه صرفاً با پذیرش بی‌چون‌وچرای محصولات آن، صورت گیرد، می‌تواند به گسترش امکانات زبانی و مفهومی بینجامد. زمان آن فرارسیده تا به دیالکتیک افق‌ها آری بگوییم. این فرآیند، یک جستار انتزاعی نیست، بلکه در واقع روشی است که به ارتقای فاهمه تاریخی "من اندیشنده" یاری می‌رساند و زمینه را برای خلق صورت‌بندی‌های درون‌زا و مبتنی بر پیوستگی تاریخی، اما در عین حال سازگار با افق‌های نو، فراهم می‌سازد. شاید بتوان گفت که در نهایت، هدف از "پروژه دباغ" فقط معطوف به مرور انتقادی گذشته و یا بارخوانی ادبی و نگارش متون فلسفی و حکمی و روانشناختی نیست و در آن متوقف نمی‌ماند، بلکه تلاشی عمیقاً انسانی و اصیل است برای بسط افقی که در آن، گذشته و آینده در گفت‌وگویی ثمربخش به یکدیگر می‌پیوندند و «اکنون گسترده» را بدور از گسترش افراطی را ممکن می‌سازند.

در ادامه، هر یک از این حوزه‌ها را با اشاره به آثار مرتبط او بررسی خواهیم کرد تا خواننده بتواند در مسیر پیگیری اندیشه‌های او، نقشه‌ای روشن‌تر از آثار وی در اختیار داشته باشد.

۱. نواندیشی دینی

از زمستان ۱۳۸۳ که سروش دباغ اولین اثرش را منتشر کرد تا به امروز تولیدات فرهنگی متنوعی داشته است درباب مسئله بازنگری در مفاهیم اساسی و بنیادین دینی. وی را از این منظر می‌توان بخشی از خانواده جنبش مدرن نواندیشی دینی در سالهای اخیر دانست. دین و رونشگری در حوزه اخلاق بخش‌هایی از این فعالیت‌ها را شکل داده است.

❖ **آیین در آینه (۱۳۸۳):** این کتاب به بررسی و بازخوانی دین‌شناسی عبدالکریم سروش پرداخته است که از منظر دباغ «هم در کسوت یک فیلسوف متافیزیسین ظاهر گشته و ... هم در هیئت یک متکلم و... هم یک روشنفکر دینی». این کتاب مجموعاً شامل هفت بخش (مدخل) است. مدخل اول به «علل اقبال به دعوت انبیا» و همچنین «انتظارات ما از دین» اختصاص دارد. مدخل دوم پیرامون «تجربه دینی» و «تجربه نبوی» سخن گفته است. مدخل سوم درباره «معرفت دینی» و مدخل چهارم به «ادب درون دینی» و «ادب بیرون دینی» پرداخته است. مدخل پنجم «اصناف دین‌ورزی» و «صراط‌های مستقیم» را در قلم گرفته و در مدخل ششم «بسط تاریخی» موضوعیت یافته. مدخل هفتم و آخر هم «دین و دنیای جدید» را کاویده است.

❖ **در باب روشنفکر دینی و اخلاق (۱۳۸۹):** این کتاب مشتمل بر سه بخش عمده می‌باشد. در بخش اول مصاحبه‌ها و نوشتارهای مطبوعاتی دباغ بدین شرح آورده شده: «روشنفکری دینی و سکولاریسم: سکولاریسم فلسفی ناقص روشنفکری دینی»؛ «روشنفکری و مخاطرات دوران گذار؛ روشنفکری دینی متناقض نیست»؛ «فضیلت‌گرایی در دیانت، نتیجه‌گرایی در سیاست: نگاهی به آرای اخلاقی عبدالکریم سروش»؛ «سروش و نقشه راه روشنفکری دین»؛ «سروش میراث‌دار مطهری و شریعتی»؛ «شریعتی، دموکراسی و حقیقت»؛ «از شریعتی تا سروش»؛ «روشنفکری و جهان پیرامون»؛ «اخلاق در ساخت تفکر معاصر»؛ «فلسفه اخلاق طباطبایی از واقع‌گرایی تا نسبی‌گرایی»؛ «زیستن در جهان اخلاقی و توسعه یافته»؛ «زیستن معنوی در جهان راززدایی شده»؛ «نسبت میان اخلاق و سیاست»؛ «اخلاق و عرفان نزد مولوی»؛ «بررسی نسبت اخلاق و دین». بخش دوم شامل مقالات می‌باشد: «قحط معنا در میان نام‌ها»؛ «فضیلت و سیاست»؛ «نگاهی اخلاقی درباره «الی»»؛ «ملت عشق از همه دین‌ها جداست»؛ «زیستن اخلاقی مبتنی بر فضیلت». بخش سوم هم شامل ضmann می‌باشد: «اتهام تاریخی پشت واژگان فلسفی» (مجتبی نجفی)؛ «روشنفکری، دین و قدرت: تفکیک بی معیار» (بیژن مومینوند)؛ «ابزارهای نامعلوم تارخ‌ورزی» (سوسن شریعتی)؛ «ابزارهای مشکوک تعلیق تاریخ‌نگاری» (محمدمنصور هاشمی).

❖ **حجاب در ترازو (۱۳۹۶):** در این اثر، دباغ به یکی از مباحثی پرداخته است که در ادبیات روشنفکری دینی کمتر مورد توجه قرار گرفته: حجاب. او با رویکردی تحلیلی و مبتنی بر استدلال درون‌دینی، به نقد «حجاب اجباری» پرداخته و آن را از منظر اخلاقی ناروا دانسته است. استدلال‌های او در این زمینه، در مقالاتی چون «بی‌حجابی یا بی‌عفتی؛ کدام غیر اخلاقی است؟»، «مسئله حجاب و فهم روشمند از قرآن» و «حجاب در ترازوی قرآن» به تفصیل ارائه شده‌اند. افزون بر این، نویسنده در دیگر مقالات این مجموعه، زوایای گوناگون این مسئله را از منظرهای تفسیری، فلسفی و اخلاقی واکاوی کرده است. این مقالات عبارتند از: «خویش را تاویل کن نی ذکر را»، «فمینیسم و روشنفکری دینی»، «حجاب اجباری»، «حجاب اختیاری در ترازوی اخلاق» و «حجاب در ترازوی اخلاق».

❖ **صدای سفر آینه‌ها-جلد اول (۱۳۹۶):** این اثر به سه حوزه‌ی اصلی می‌پردازد: «روشنفکری دینی»، «احوال اگزستانسیال» و «فرهنگ، جامعه و سیاست». محتوای آن برگرفته از گفتگوها و مصاحبه‌های دباغ است که دغدغه‌های فکری او را در این عرصه‌ها منعکس می‌کند. در بخش دوم، نویسنده به تأملاتی درباره‌ی معنای زندگی، تنهایی و جست‌وجوی ساحل امن در جهانی پر آشوب می‌پردازد. مقالات این بخش شامل عناوینی چون «بحران معنا: تردیدها و تنهایی‌ها»، «دغدغه‌های معنوی گریبانم را رها نمی‌کنند»،

"ساحل امن در جهان متلاطم"، "جهان جدید ما را از زیست معنوی دور کرده است"، "وجه اشتراک سهراب سپهری و علی شریعتی"، "خودسازی و تهذیب نفس نزد روشنفکران" و "ساحت در دنیای اسرارآمیز «حافظ» است.

❖ **ورق روشن وقت (۱۳۹۷):** این کتاب در سه بخش عمده تنظیم شده است که نخستین آن به تأملات و مقالاتی در زمینه‌ی "نواندیشی دینی" اختصاص دارد. پس از آن، مجموعه‌ای از "جستارهایی فلسفی" ارائه شده که به مباحث بنیادین در فلسفه می‌پردازد. در نهایت، مباحث کتاب با مقالاتی در حوزه‌ی "سینما و ادبیات" تکمیل می‌شود. بخش دوم؛ جستارهای فلسفی را در بخش سوم این مقاله و بخش پایانی را درباره سینما و ادبیات در بخش چهارم این نوشتار به تفصیل بررسی خواهم کرد.

❖ **وقت لطیف شن (۱۳۹۸):** این اثر، بیستمین کتاب از مجموعه تقریرات دباغ است و در سه بخش تدوین شده است. بخش نخست به پژوهشی درباره‌ی قرآن اختصاص دارد که با عنوان "سیری در سپهر قرآن" و همراه با چندین مقاله‌ی دیگر به تحلیل و تفسیر این متن بنیادین می‌پردازد. بخش دوم را می‌توان در زمره‌ی نوشته‌های سیاسی و اجتماعی نویسنده به شمار آورد. این بخش، که بازتابی از تجربه‌ی زیسته‌ی او در مواجهه با تحولات سیاسی و اجتماعی است، شامل مقالات متعددی از جمله "انتخابات، خاتمی و توسعه‌یافتگی"، "انتخابات آمریکا و پیش‌پافتادگی بدی"، "ترامپ، دیده شدن و جامعه مدنی"، "دو چیز حاصل عمر است: نام نیک و ثواب"، "وارث آب و خرد و روشنی"، "در تپش باغ"، "هم‌وطن! تردید را کنار بگذار"، "دختران خیابان انقلاب را دریابیم"، "یک دم نگاه کن که چه بر باد می‌دهی" و بررسی "میراث سیاسی هاشمی" است. در این میان، نویسنده به یکی از وقایع تأمل‌برانگیز روزگار معاصر نیز پرداخته و در "حکایت جانکاه هواپیمای اوکراینی"، ابعاد این حادثه را واکاوی کرده است. بخش پایانی شامل بیانیه‌ها و پیام‌هایی است که به مناسبت‌های مختلف نگاشته شده‌اند، از جمله پیام‌هایی در هفتادمین سالروز ولادت عبدالکریم سروش و هشتادمین سالگرد تولد مجتهد شبستری. این اثر، با تنوع موضوعی خود، تلفیقی از تأملات دینی، تحلیل‌های فلسفی، و مشاهدات اجتماعی و سیاسی دباغ را ارائه می‌دهد و تصویری جامع از اندیشه‌ی او در این حوزه‌ها ترسیم می‌کند.

❖ **رد آبی روایت-جلد اول و دوم (۱۳۹۹):** جلد نخست از این مجموعه‌ی دو جلدی، که به عنوان فصل اول آورده شده است، شامل مقالات و سخنرانی‌هایی است که به بررسی مضامین اخلاقی و اگزیستانسیال قرآن می‌پردازد. این مباحث در هفت بخش تنظیم شده‌اند و جنبه‌های گوناگون تعامل انسان با امر قدسی را از زوایای مختلف تحلیل می‌کنند. سایر بخش‌های جلد اول به مفاهیمی چون الهیات سینوی، طنز الهیاتی، معضل شر و اعتراض الهیاتی اختصاص یافته‌اند، که هر یک با دقت و موشکافی مورد بررسی قرار گرفته‌اند. یکی از ویژگی‌های برجسته‌ی این اثر، طرح و بسط مفهوم سالک مدرن است که در پرتو آن، سویه‌های اگزیستانسیال روایت‌های دینی ژرف‌تر کاویده شده‌اند. در این میان، تأمل ویژه‌ای بر روایت حماسه‌ی کربلا صورت گرفته است، روایتی که در چارچوب اگزیستانسیالیسم دینی، ابعادی تازه و نگاهی متفاوت به خود می‌گیرد. جلد دوم کتاب شامل دو فصل است. فصل دوم به مصاحبه‌ی سروش دباغ اختصاص دارد و فصل سوم، که بخش ضمائم را تشکیل می‌دهد، دربرگیرنده‌ی مجموعه‌ای از مقالات خواندنی است که هر یک به نوعی به مباحث مطرح‌شده در کتاب پیوند دارند. برخی از این مقالات عبارت‌اند از:

من خدایی تازه، دینی تازه می‌خواهم؛ در بیان «خشم» و راه‌هایی از آن؛ با دباغ بر سر سفره سهراب؛ فیلم دیدن با سروش دباغ؛ رومینا-داس؛ و ضرورت یک گذار؛ سروش دباغ؛ قدم در طریقت تفسیر؛ نقبی بر طرح‌واره سروش دباغ از عرفان مدرن؛ مخاطب تنهای بادهای جهان؛ عبارتی که به بیلاق ذهن وارد شد؛ ایمان‌آباد؛ از شرشناسی بیوه‌زنان تا فیلسوفان؛ سروش دباغ و چشم روشنی‌های پساکولاریسم و پساسلام‌گرایی؛ ازدواج‌های عرفی، اما و هزار اما؛ روایتگری به سبک سروش دباغ (حسین پورفرج)؛ صمیمیت حزن (مهرداد مهرجو)؛ واکاوی مفهوم «زمان» در کتاب «حریم علفهای غربت» (بهرام انجم روز)؛ مفاهیم سروش دباغ به چه کار ما می‌آید؟ (سید هادی طباطبایی)؛ فقه و سیاست در عرفان مدرن و عرفان صدرایی (احسان ابراهیمی)؛ سروش دباغ، رفع تبعیض از طایفه نسوان" (سید هادی طباطبایی)؛ اعتراض الهیاتی و سینمای ایرانی (بررسی دو نمونه به کوشش

احسان ابراهیمی؛ مواظب تبخیر خواب‌ها (مهرداد مهرجو)؛ جنبش فرهنگی نومعتزلیان در ایران معاصر " (فرهاد خسرو خاور، محسن متقی).

❖ **زمین فقه و آسمان اخلاق (۱۴۰۰):** این اثر، که در زمره آثار فقه‌شناسانه جای می‌گیرد، مجموعه‌ای از مقالاتی است که پیش‌تر به‌صورت پراکنده در آثار مختلف سروش دباغ منتشر شده بود و اکنون به‌منظور تبیین جامع‌تر این حوزه در این کتاب گردآوری شده است. این مجموعه با تمرکز بر نقد و بررسی مفاهیم بنیادین فقهی، نگاهی انتقادی به سازوکارهای فقه سستی دارد و تلاش می‌کند تا آن را در پرتو اخلاق و فلسفه‌ی مدرن بازخوانی کند. یکی از مفاهیم محوری این اثر "الیناسیون دینی" است؛ مفهومی که به ازخودیگانگی انسان در سایه‌ی دیانت و فقاہت منسلخ از اخلاق اشاره دارد. نویسنده در این اثر، با تحلیل این پدیده، می‌کوشد نشان دهد که چگونه نظام‌های فقهی و باورهای دینی، گاه به جای آن‌که به رشد معنوی انسان بینجامند، او را از خویشتن حقیقی‌اش دور می‌سازند. در کتاب همچنین، موضوعاتی چون روایات، رقص و فقه نیز از منظر اخلاقی مورد سنجش و ارزیابی قرار گرفته‌اند. مقالات این کتاب عبارت‌اند از: "حجاب در ترازوی اخلاق"، "ارتداد در ترازوی اخلاق"، "ازدواج عرفی در ترازوی اخلاق"، "همچنین روایات و رقص و فقه هم در ترازوی اخلاق سنجیده شده‌اند. در بخش ضمائم هم می‌خوانیم: "غمی غمناک"، "مباهته، حاشیه به جای متن"، "تفقه در دین و طایفه فقها"، "تهمت در خدمت قدرت"، "ایچنین بهتان منه بر اهل حق".

❖ **نواندیشی دینی در آینه درسگفتارها و سخنرانی‌های سروش دباغ:** گفتمان نواندیشی دینی در اندیشه سروش دباغ، به مثابه منظومه‌ای از تأملات فلسفی، الهیاتی و اجتماعی، مسیری پریچ‌وخم را طی کرده است. این مسیر را می‌توان در سه لایه متداخل تحلیل کرد: لایه نخست، خوانش انتقادی از متون مقدس؛ لایه دوم، بازتعریف رابطه دین و مدرنیته؛ و لایه سوم، صورتبندی جدیدی از ایمان دینی در جهان معاصر. در مواجهه با قرآن به عنوان متن بنیادین، دباغ از "قرآن‌پژوهی نصر حامد ابوزید" (۲۸ مهر ۱۳۹۹) تا "کلام محمد، رویای محمد" (۱۶ تیر ۱۳۹۸)، مسیری را طی می‌کند که در آن از خوانش فقه‌محور فاصله گرفته و به سمت هرمنوتیکی تاریخی-انتقادی از متن مقدس حرکت می‌کند. این رویکرد در مناظره‌های متعدد او درباره "قرائت‌پذیری دین" (شهریور ۱۴۰۱) و "اسلام، مسلمانی و جهان جدید" (۶ تیر ۱۴۰۱) به وضوح قابل ردیابی است. دباغ در این مسیر، با نقد "قرائت داعشی از قرآن" (آذر ۱۳۹۸)، نشان می‌دهد که چگونه خوانش‌های ایدئولوژیک از متن مقدس به خشونت می‌انجامد. در سطح دوم، مسئله محوری دباغ تقاطع دین و مدرنیته است. از "اسلام و دموکراسی" (۱۴ آذر ۱۳۹۰ تا ۱۴ شهریور ۱۴۰۱) تا "رفرم دینی در ایران معاصر" (۲۱ اردیبهشت ۱۳۹۶)، او می‌کوشد نشان دهد که چگونه می‌توان از تنگنای تقابل سنت و مدرنیته گذر کرد. این گذار در گفت‌وگوهایی مانند "پسااسلام‌گرایی، رفرم دینی و اخلاق سکولار" (۲۵ مرداد ۱۳۹۷) و "نواندیشی دینی و برابری جنسیتی" (۸ آبان ۱۳۹۹) به صورتبندی‌های مشخص تری می‌رسد. دباغ در این مسیر، هم با "حجاب اجباری" (۱۹ بهمن ۱۳۹۶) درگیر می‌شود و هم با مسئله "ارتداد" (۱۵ مهر ۱۳۹۳)، نشان می‌دهد که نواندیشی دینی چگونه می‌تواند هم از سنت فاصله بگیرد و هم در دام سکولاریسم ساده‌انگارانه نیفتد.

سطح سوم تأملات دباغ به بازتعریف ایمان دینی در جهان پسامتافیزیکی مربوط می‌شود. از "مسئله شر" (۸ مهر تا ۲۵ آذر ۱۳۹۹) تا "خدا و مسئله شر" (۲۳ تیر ۱۴۰۱)، او می‌کوشد صورتی از ایمان را ترسیم کند که با چالش‌های فلسفی مدرن سازگار باشد. این کاوش در مباحثی مانند "طنز الهیاتی" (۱ دی ۱۳۹۹) و "امکان یا امتناع گفت‌وگو با خداوند" (۲۵ اردیبهشت ۱۳۹۹) به اوج می‌رسد. در اینجا، دباغ از الهیات رسمی فاصله می‌گیرد و به سمت "الهیات اعتراضی" (شهریور ۱۳۹۹) حرکت می‌کند. سه گانه "دین، اخلاق، مرگ و معنا" (۲۹ تیر تا ۲۵ شهریور ۱۳۹۹) نقطه اوج این تأملات است، جایی که دباغ می‌کوشد پیوندی نوین میان سکولاریسم و معنویت برقرار کند. او در این مسیر، از "عاشورا و سالکان مدرن" (۴ و ۵ شهریور ۱۳۹۹) تا "امام حسین(ع) و میراث عاشورا" (۱۷ مرداد ۱۴۰۱)، نشان می‌دهد که چگونه می‌توان از اسطوره‌های دینی خوانشی اگزیستانسیال ارائه داد.

تحلیل انتقادی دباغ از نواندیشی دینی در "ملاحظات انتقادی درباره روشنفکری دینی" به نقطه عطفی می‌رسد. او در اینجا هم از محدودیت‌های پروژه نواندیشی دینی سخن می‌گوید و هم امکان‌های آن را برای جهان پساایدئولوژیکی ترسیم می‌کند. این مواجهه انتقادی، نشان‌دهنده بلوغ فکری دباغ است.

مسئله محوری در تمام این مسیر، تلاش برای صورتبندی "مسلمانی سکولار" است؛ صورتی از دینداری که هم از سیاست زدگی می‌گریزد و هم در لاک خصوصی‌گرایی محض فرو نمی‌گلتد. در نهایت، روشنفکری دینی از منظر دباغ نه بازگشت به گذشته است و نه گسست کامل از آن، بلکه "تأویل دائمی" سنت در مواجهه با چالش‌های جهان معاصر است. این مسیر پریپیچ‌وخم، از "نظریه رویای رسولانه" عبدالکریم سروش تا "رساله دین شناخت" آرش نراقی و "الهیات روشنفکری دینی" سروش دباغ نشان‌دهنده ظرفیت‌ها و محدودیت‌های این پروژه فکری است که همچنان در حال تکوین است.

کتاب «حدیث نواندیشان دینی» اثر سید هادی طباطبایی، اثری است با تمرکز بر آرای سه نو اندیش دینی از جمله سروش دباغ که به بازخوانی اندیشه‌های وی در مواجهه دین با جهان مدرن می‌پردازد. نزد نویسنده این کتاب، دباغ با طرح مفاهیمی مانند «اقسام ایمان ورزی»، از ایمان معرفت‌اندیشانه تا شورمندانه و طمأنینه‌گرا، کوشیده است تا تکرر تجربه‌های دینی را به رسمیت بشناسد و پاسخگوی پرسشهای نسلی باشد که در پی معنویت همساز با زندگی مدرن است. طباطبایی معتقد است دباغ با ایده «عرفان مدرن»، معنویت را از قالبهای سنتی فراتر میبرد و آن را با مفاهیمی مانند فردیت و آزادی انسان معاصر پیوند میزند. تأملات دباغ درباره مسائلی مانند ازدواج عرفی، نشان‌دهنده تلاش او برای ارائه خوانشی اخلاق‌مدارانه و منعطف از دین در حل معضلات اجتماعی است. این اثر، دباغ را به عنوان چهره‌ای پیشرو در نواندیشی دینی معرفی میکند که می‌کوشد بدون گسست از سنت، پلی میان دینداری و ضرورت‌های جهان امروز ایجاد کند.

۲. واکاوی روشنفکری در ایران معاصر

در این حوزه دباغ به هر دو بال نظری و عملی-اجتماعی روشنفکری در تاریخ معاصر ایران پرداخته و با بررسی احوال و آرای بسیار از اندیشمندان معاصر درک مناسبی از وضعیت روشنفکری و جایگاه و رهیافتش در جامعه ایران به دست داده است.

۲.۱. سطح نظری

❖ **ترنم موزون حزن (۱۳۹۰):** اثری است که در آن دباغ با نگاهی ژرف به مقوله‌ی روشنفکری می‌پردازد. هرچند که در خلال صفحات کتاب، تأملاتی درباره‌ی شخصیت‌هایی همچون بازرگان، شبستری و ملکیان نیز به چشم می‌خورد، اما جوهره‌ی اصلی و دغدغه‌ی بنیادین نویسنده، واکاوی روشنفکری معاصر ایران است. از این‌رو، با اندکی تسامح، این اثر را می‌توان در زمره‌ی آثاری قرار داد که بیش از هر چیز، متوجه تحلیل این جریان در فضای فکری ایران امروز است. کتاب، پس از مقدمه‌ای که راه را برای مباحث آتی هموار می‌سازد، در چهار بخش سامان یافته است. در بخش نخست، نویسنده مجموعه‌ای از مقالات را گرد آورده که هر یک به زاویه‌ای خاص از موضوع روشنفکری می‌پردازد. این مقالات عبارتند از: «ترنم موزون حزن: شایگان، نقد ایدئولوژی و گفت‌وگو در فراتاریخ»، «ملکیان و فایده‌گرایی اخلاقی»، «روشنفکری دینی: تفکر یا ترجمه؟ مراد فرهادپور و میراث روشنفکران دینی»، «عرفان و میراث روشنفکران دینی»، «مطهری و فلاسفه جدید غرب»، «بازرگان، روشنفکر فایده‌گرا»، «شبهات خانوادگی روشنفکران»، «روشنفکری و کنشگری سیاسی»، «در دفاع از روشنفکران: نقدی بر مقاله‌ی محمد قوچانی»، «نقد از کدام منظر؟»، «نارنینی تو ولی در حد خویش» و «علوم‌انسانی اسلامی: امکان یا امتناع؟».

در بخش دوم، نویسنده یادداشتی تأمل‌برانگیز با عنوان «او نیز گذشت از این گذرگاه» آورده که در آن، با نگاهی عمیق و اندیشمندانه، درگذشت قرآن‌پژوه برجسته و روشنفکر نامدار مصری را واکاوی کرده است. بخش سوم، مجموعه‌ای از گفتگوهای دباغ را در بر دارد که طی آن، او با نگرشی انتقادی و تحلیلی، به مباحث متعددی پرداخته است. این گفتگوها شامل موضوعاتی چون «تاریخ قرائت ایدئولوژیک از دین تمام شده است»، «شریعتی که بود و چه گفت؟»، «زمینه و زمانه‌ی مدرنیته‌ی ایرانی»، «دموکراسی ایرانی در دو روایت»، «گفتگو با محمد مجتهد شبستری» و «هرمنوتیک و تفسیر دینی از جهان» است.

❖ **سلسله گفتارهای دباغ در تبارشناسی گفتمان‌های روشنفکری در ایران:** این درسگفتارهای بررسی جریان‌های روشنفکری ایران در فاصله سال‌های ۱۳۹۲ تا ۱۳۹۵، نقشه‌ای از تحولات فکری ایرانی معاصر را ترسیم می‌کند. این بررسی علاوه بر بدست دادن روایتی تاریخی، به کالبدشکافی گفتمان‌های متعارض می‌پردازد که هر یک در دوره‌ای خاص، عرصه فکری ایران را تحت سیطره خود گرفته‌اند.

در دوره نخست درسگفتارها گفتمان مسلط حول محور هویت‌اندیشی بررسی می‌شود. داریوش شایگان با طرح مفهوم «هویت چهل‌تکه»، سوژه ایرانی را موجودی «اسکیزوفرنیک» تصویر می‌کرد که میان سنت و مدرنیته سرگردان مانده است. همزمان، عبدالکریم سروش با نظریه «قبض و بسط ثنویک شریعت»، بنیان‌های معرفت دینی را از حالت ایستا خارج ساخته و به قلمرو تفسیر انسانی منتقل می‌کرد. این دوره شاهد تقابل دو دیدگاه در مواجهه با بحران هویت بود: یکی تأکید بر چندپارگی به عنوان سرنوشت محتوم (شایگان) و دیگری تلاش برای بازتعریف رابطه سنت و مدرنیته از طریق هرمنوتیک دینی (سروش).

با گذر به سال‌های ۱۳۹۳-۱۳۹۴، کانون توجه دباغ به سمت نواندیشی دینی بیش از پیش معطوف شد. مرتضی مطهری به عنوان نماینده «عقلانیت دینی تصلب‌یافته» مورد بررسی قرار گرفت که می‌کوشید اسلام را به مثابه نظامی جامع و خودبسته عرضه کند. در مقابل، محمد مجتهد شبستری با رویکرد هرمنوتیکی خود، متن مقدس را نه وحی مطلق، بلکه محصولی تاریخی می‌دانست

که نیازمند تأویل دائمی است. این تقابل، گسستی معرفت‌شناختی را نمایان می‌ساخت: از سویی ادعای دستیابی به حقیقت مطلق در چارچوب نظام‌های دینی و از سوی دیگر پذیرش ماهیت تفسیری و تاریخی تمامی معارف. نهایتاً در طی سالهای ۱۳۹۴-۱۳۹۵، گفتمان عقلانیت انتقادی به محور اصلی بحث‌ها تبدیل شد. مصطفی ملکیان با طرح «عقلانیت و معنویت»، پروژه‌ای پسادینی را پیش نهاد که در آن عقل نقاد جای وحی را می‌گرفت. این دوره همچنین شاهد نقد رادیکال ایدئولوژی‌ها بود؛ از نقد غرب‌زدگی آل احمد تا تحلیل زبان ایدئولوژیک توسط داریوش آشوری. جلال آل احمد اگرچه خود قربانی ایدئولوژی‌سازی ضدغربی شده بود، اما نشان می‌داد چگونه گفتمان‌های روشنفکری می‌توانند به ابزار قدرت بدل شوند. آشوری از سوی دیگر با مفهوم «زبان باز» نشان می‌داد که سلطه گفتمان رسمی چگونه از طریق زبان، امکان اندیشیدن را محدود می‌سازد.

در سیر تحول این درسگفتارها، سه میدان تمرکز قابل ردیابی است: نخست گذار از پرسش «ما کیستیم؟» به «چگونه می‌اندیشیم؟»، سپس تحول از فقه به هرمونوتیک، و نهایتاً عبور از دین‌شناسی به عقل‌شناسی. این تحولات بیانگر گذار تدریجی از روشنفکری آرمان‌گرا به روشنفکری انتقادی است؛ روشنفکری که نه در پی نجات جامعه، بلکه در جستجوی فهم امکان‌های جدید اندیشیدن است. تنش‌های حل‌ناشده در این مسیر همچنان پابرجاست: پارادوکس عقل خودبنیاد در تقابل با عقل قدسی، معماری هویت میان بازگشت به خویشتن و جهانی اندیشیدن، و بحران زبان در میانه سنت و نوآوری. این تنش‌ها نشانی دارد از پویایی اندیشه در جغرافیای ایران؛ اندیشه‌ای که همچنان در حال آزمودن راه‌های نو برای مواجهه با پیچیدگی‌های جهان معاصر است. به این ترتیب، درسگفتارهای روشنفکری ایرانی را می‌توان بررسی‌گذاری از حقیقت‌اندیشی به گفتمان‌شناسی رادیکال دانست؛ گذاری که در آن از ادعاهای مطلق کاسته شده و به درک پیچیدگی‌های معرفتی افزوده شده است. این تحول اگرچه هنوز ناتمام است، اما نشان‌دهنده ظرفیت اندیشه ایرانی برای بازتعریف خود در مواجهه با چالش‌های جدید است.

۲.۲. سطح اجتماعی و کنشگری

❖ **صدای سفر آینه‌ها- جلد دوم (۱۳۹۷):** مجموعه گفتگوهایی است که دباغ طی سالیان پیش از انتشار این کتاب و در زمان سکونت در کانادا داشته است. به روایت خود در بخش مقدمه فصل اول کتاب مشتمل بر مصاحبه‌هایی در حیطه روشن‌فکری دینی است و فصل دوم متکفل قلمروی اخلاق، سیاست و فرهنگ. این گفتگوها عبارتند از: "بازخوانی لیبرالیسم ایرانی"؛ "نقش روشنفکران در انقلاب ایران"؛ "روشنفکری ایرانی و مسئله فلسطین"؛ "فایده‌گرایی اخلاقی با محوریت حقوق بشر"؛ "علوم انسانی: تدبیرهای ما، تجربه‌های دیگران"؛ "منزلت دانش‌آموختگان علوم انسانی در ایران و غرب"؛ "نظام اسلامی تدریس علوم انسانی در ایران و غرب"؛ "نظام اسلامی و تدریس علوم انسانی"؛ "میراث ماندگار مولانا"؛ "اخلاق و سیاست در ماجرای آبراهام لینکلن"؛ "ازدواج با فرزندخوانده مخالف شهودهای اخلاقی است"؛ "نسبت اخلاق و اقتصاد"؛ "ضرورت تعامل اخلاق پزشکی و فقه پزشکی"؛ "سیاست در صحن اخلاق"؛ "درباره ارتباط اخلاق و جنگ"؛ "دیروز و امروز اندیشه پوپر در ایران"؛ "تقویت نهادهای مدنی سبب خوشبینی است"؛ "دولت روحانی، امتداد مشی عقلانی"؛ "روحانی از نخبگان کمک بیشتری بطلبید"؛ "اعتدال یعنی برابری طلبی و رفع تبعیض"؛ "تناقض‌های امر به معروف حکومتی"؛ "تهدیدهای فیسبوکی را جدی نمی‌گیریم" و "سینما در محدوده علایق اندیشمندان ایرانی قرار ندارد".

❖ **راه طی نشده (۱۴۰۳):** این کتاب که به تبعیت از مهدی بازرگان برای نام‌گذاری کتابش «راه طی شده» در دهه سوم شمسی و با بازی ادبی با نام کتاب وی نامگذاری گردیده و به رشته‌ی تحریر درآمده، مجموعه‌ای از مباحث و مواضع سیاسی سروش دباغ است. این اثر در چهار بخش تنظیم شده به‌طور خاص به تحلیل‌های اجتماعی و سیاسی دباغ اختصاص دارد. بخش اول کتاب شامل نظرات و تحلیل‌های عملگرایانه دباغ پیرامون مسائل اجتماعی و سیاسی است. در این بخش، مقاله‌ی "گذارطلبی" به‌ویژه به‌طور دقیق خواستگاه و ایستار سیاسی وی را در قبال وضعیت و حال کنونی در ایران روشن می‌سازد. این مقاله به‌طور خاص به بررسی دلایل و مولفه‌های اندیشه‌های سروش دباغ در مواجهه با تحولات جاری پرداخته و دیدگاه‌های او را در متن واقعیت‌های اجتماعی و سیاسی ایران نمایش می‌دهد. در بخش دوم کتاب، به جنبش "زن، زندگی، آزادی"، "انتخابات" و "جنگ غزه" پرداخته شده است، که هر یک به نحوی با تحولات سیاسی و اجتماعی در ایران و جهان پیوند دارند. این مقالات نه تنها به تحلیل این

رویدادها می‌پردازند بلکه واکنش‌ها و مواضع دباغ نسبت به این مسائل را در برهه‌های زمانی مختلف مورد بررسی قرار می‌دهند. بخش سوم مجموعه‌ای از بیانیه‌ها و مواضع سیاسی و اجتماعی دباغ در واکنش به وقایع روز است؛ موضوعاتی همچون مسئله انتخابات، واکنش به بازداشت خانم وسمقی، و دیگر بیانیه‌های اجتماعی و سیاسی، که نمایانگر واکنش‌ها و مواضع دباغ در قبال تحولات مهم اجتماعی و سیاسی است. بخش پایانی کتاب شامل مقالات و نوشته‌های دیگر محققان است که به‌طور مستقل و در پیوند با مباحث مطرح‌شده در کتاب، به تحلیل‌های جدیدی در خصوص مسائل اجتماعی، سیاسی و فرهنگی پرداخته‌اند. برخی از این مقالات عبارت‌اند از: "گذارطلبی، سرنگونی‌طلبی یا انقلاب" (میثم بادامچی)؛ "هویت دین و روشنفکران پسا انقلاب ایران" (محمد منصور هاشمی)؛ "این وطن زندان و ما زندانیان؛ چرا رای نمی‌دهم در نقد محسن رنانی (حسین جمالی‌پور)

۳. جستارهای فلسفی

این جنبه از فعالیت‌های دباغ را می‌توانم به سه بخش عمده تقسیم کنم:

۳.۱. فلسفه اخلاق

اخلاق تحلیلی و فرااخلاق به عنوان گنجینه‌ای تحلیلی در نگاه دباغ ابرار نیکویی به او می‌دهد تا با رویکردی آکادمیک و علمی به بررسی اخلاق و پژوهش در حوزه اخلاق نظری و نقد روایت‌های گوناگون اخلاقی بپردازد. در این دوره نوشته‌های او با نظامی فلسفی همراه است و به سنت تحلیلی می‌توان فرایند شکی‌گیری معنا را پی گرفت.

❖ **امر اخلاقی، امر متعالی (۱۳۸۸):** مقالات این کتاب نمایانگر تأملات فلسفی دباغ در حوزه‌های فلسفه اخلاق و دین هستند، که به طور خاص به تحلیل عمیق مسائل مختلف می‌پردازد. "کانت، ویتگنشتاین متقدم و نقد اخلاق تجربی" نمونه‌ای از این نوع آثار است که به بررسی مفاهیم بنیادی اخلاق و نقدهای آن در زمینه تجربی می‌پردازد. مقالات بعدی به حوزه اخلاق کاربردی تعلق دارند و به موضوعاتی همچون کشتن مشفقانه (اتانازی) از منظر اخلاقی می‌پردازند. مقالاتی چون "مبانی اخلاقی دموکراسی" و "اندر باب اخلاق و سیاست" نیز به تحلیل ارتباط و تعامل میان سیاست و اخلاق می‌پردازند، و در گفتگوها و سخنرانی‌هایی عمیق به این موضوعات پرداخته می‌شود. ویتگنشتاین و نگرستن از وجه ابدی" به ارتباط میان امر هنری و امر اخلاقی توجه دارد و به تبیین این مسئله می‌پردازد که چگونه این دو حوزه می‌توانند در هم‌تنیدگی مفهومی و معنایی قرار گیرند. مقالات بعدی کتاب به دین‌پژوهی و عرفان‌پژوهی متمایل هستند. از جمله این مقالات می‌توان به "تعبد و مدرن بودن"، "عرفان و روشنفکری دینی"، "تطور امر متعالی در منظومه سپهری"، "ایمان شورمندانه و ایمان آرزومندانه" و "واقعیت غایی و کثرت‌گرایی دینی" اشاره کرد. این مقالات به بررسی مسائلی چون رابطه دین و مدرنیته، تحولات معنوی در آثار شاعران معاصر و دغدغه‌های مربوط به ایمان و حقیقت می‌پردازند. در نهایت، مقالاتی چون "کدام واقعیت؟"، "نومینالیسم وجودشناسانه و فلسفه تحلیلی" و "پوپر و سنت فلسفه تحلیلی" در زمینه‌های فلسفی تحلیلی و بحث‌های مربوط به واقعیت‌های بنیادی و تنوع دیدگاه‌های فلسفی به بررسی چالش‌ها و پیچیدگی‌های معرفت‌شناسانه و وجودشناسانه می‌پردازند.

❖ **درس‌گفتارهایی در فلسفه اخلاق (۱۳۸۸):** این کتاب مجموعه‌ای منظم و مکتوب از دروس ارائه‌شده در موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران و موسسه معرفت و پژوهش است که در طی دو ترم، از پاییز سال ۱۳۸۶ تا تابستان ۱۳۸۷ تدریس شده‌اند. تدریس‌های دکتر دباغ در این آثار، با تمرکز ویژه بر تحلیل‌های فلسفی و به‌ویژه توجه بلندمدت ایشان به حوزه فرااخلاق، موجب شده است که این کتاب به یک مجموعه جامع از تقریرات و بررسی‌های مختلف در زمینه‌های "وجودشناسی اخلاقی"، "معرفت‌شناسی اخلاقی" و "دلالت‌شناسی اخلاقی" تبدیل گردد. بخش دوم کتاب که به اخلاق هنجاری اختصاص دارد، مکمل بخش اول است و مباحث مهمی مانند "وظیفه‌گرایی"، "نتیجه‌گرایی"، "اخلاق فضیلت‌گرا"، "اخلاق فمینیستی" و "دگرآینی" را مورد بررسی قرار می‌دهد. این اثر، با ویژگی‌های علمی و آکادمیک خود، یکی از بهترین نوشته‌ها در زمینه آشنایی با مبانی و اهداف مکاتب اخلاقی به شمار می‌رود و به درک دقیق‌تری از این مکاتب می‌انجامد.

❖ **عام و خاص در اخلاق (۱۳۸۸):** در سنت فلسفه قاره‌ای، فیلسوف اگزیستانسیالیستی مانند سارتر با مطرح کردن "اخلاق موقعیتی" تلاش کرده است به پرسش‌های اخلاقی پاسخ دهد. یکی از اهداف این کتاب، تحلیل پیشینه بحث‌های مربوط به خاص‌گرایی و عام‌گرایی در اخلاق است که به شکل عمیق و فلسفی به این دو رویکرد پرداخته می‌شود. دباغ همچنین به چالش‌هایی که برگردان مفاهیم جدید و تخصصی، که پیش‌تر در زبان فارسی ترجمه نشده‌اند، برای او ایجاد کرده، اذعان کرده و تلاش کرده است ترجمه‌ای مناسب از این مفاهیم برای خواننده فارسی زبان فراهم آورد. در نهایت، این کتاب تلاشی است برای بومی‌سازی آموزه‌های فلسفه اخلاق معاصر و انطباق آن‌ها با زمینه‌های فکری و فرهنگی ایران.

۳،۲. ویتگنشتاین پژوهی

دباغ به مدد پشوانه فلسفه تحلیلی (که وی نخست در این سنت فلسفی بالیده است) به تحقیق و پژوهش گسترده در حوزه ویتگنشتاین پژوهی پرداخت و چهار اثر خواندنی را در این رابطه منتشر کرد. در میان این آثار، ترجمه و شرح رساله منطقی-فلسفی ویتگنشتاین تاثیر جدی در کارنامه علمی وی و همچنین در بهتر فهمیده شدن این اثر کلاسیک فلسفی داشته است.

❖ **سکوت و معنا (۱۳۸۶):** این کتاب که مجموعه‌ای از آثار نویسنده پیرامون موضوع ویتگنشتاین و فلسفه تحلیلی است، در تلاش است تا با رویکردی تحلیلی، بنیادی‌ترین آموزه‌های فلسفه ویتگنشتاین را به بحث بگذارد. در این اثر، بررسی دقیق و روشمند مفاهیم اصلی در فلسفه ویتگنشتاین از جمله مسائلی چون زبان، معنا و رابطه میان تفکر و زبان، در اولویت قرار دارد. یازده فصل این کتاب عبارتند از: "سکوت در تراکتاتوس"، که به مفهوم سکوت و جایگاه آن در فلسفه ویتگنشتاین می‌پردازد؛ "مفهوم صدق نزد ویتگنشتاین"، که به تحلیل مفهوم صدق و رابطه آن با زبان و جهان اختصاص دارد؛ "فرگه، ویتگنشتاین و استدلال زبان خصوصی"، که چالش‌های مرتبط با مفهوم زبان خصوصی را در فلسفه این دو فیلسوف بررسی می‌کند؛ "عام‌گرایی و خاص‌گرایی در فرااخلاق"، که به مسائلی در زمینه اخلاق می‌پردازد؛ "نگاهی ویتگنشتاینی به مسئله شر"، که تحلیل ویتگنشتاین از موضوع شر را مورد بررسی قرار می‌دهد؛ "مجتهد شبستری و ایمان شورمندانه"، که نگاهی به ایمان و تفسیرهای فلسفی آن دارد؛ "سکوت فیلسوف شوریده"، که بر فلسفه سکوت از دیدگاه ویتگنشتاین تأکید می‌کند؛ "معنای سکوت"، که تفسیرهای مختلف از سکوت و مفاهیم مرتبط با آن را تحلیل می‌کند؛ "فلسفه‌خوانی و فلسفه‌آموزی"، که بررسی می‌کند چگونه فلسفه خوانده و آموخته می‌شود؛ و در نهایت "به شکل خلوت خود بود"، هم گزارشی است از نشست شهرکتاب برای بررسی کتاب سکوت و معنا که به جنبه‌های شخصی و درونی ویتگنشتاین پرداخته و نگاه‌های عمیق‌تری را در این زمینه ارائه می‌دهد.

❖ **زبان و تصویر جهان (۱۳۸۹):** این کتاب یکی دیگر از آثار دباغ در حوزه ویتگنشتاین پژوهی است که شامل نه مقاله می‌باشد و هرکدام از این مقالات از دریچه‌ای متفاوت به تحلیل موضوعات مختلف مرتبط با ویتگنشتاین پرداخته‌اند. در بخش اول، مقاله "جهان-تصویر" در منظومه ویتگنشتاین به بررسی مفهوم "جهان-تصویر" در آثار ویتگنشتاین پرداخته و تفسیر آن را در چارچوب فلسفه وی تحلیل می‌کند. بخش دوم، با عنوان "ویتگنشتاین متأخر و واقع‌گرایی اخلاقی"، به تحلیل رویکرد ویتگنشتاین در دوره متأخر خود و رابطه آن با نظریات اخلاقی واقع‌گرا می‌پردازد. در بخش سوم، "شباهت خانوادگی و ابهام دلالت‌شناسانه" به بررسی نظریه شباهت خانوادگی و مشکلات موجود در دلالت‌شناسی مفاهیم در فلسفه ویتگنشتاین می‌پردازد. بخش چهارم، "درمان، ورزیدن و هنجارمندی"، به تأثیرات درمانی و تربیتی فلسفه ویتگنشتاین بر هنجارمندی و نگرش‌های انسانی می‌پردازد. در بخش پنجم، "قوانین طبیعت، علیت و استقراء در تراکتاتوس"، این مقطع به بررسی جایگاه قوانین طبیعت، علیت و استقراء در اثر برجسته ویتگنشتاین، رساله منطقی-فلسفی تراکتاتوس اختصاص دارد. بخش ششم، "کانت، تراکتاتوس ویتگنشتاین و سوژه متافیزیکی"، به مقایسه فلسفه کانت و ویتگنشتاین، به ویژه در زمینه تحلیل سوژه متافیزیکی، پرداخته است. بخش هفتم، "اعتبار حقیقت در اخلاق: افتراق و اشتراک اخلاق طباطبایی و ویتگنشتاین متقدم"، به تحلیل تفاوت‌ها و شباهت‌های دیدگاه‌های اخلاقی ویتگنشتاین متقدم و طباطبایی می‌پردازد. در بخش هشتم، "ویتگنشتاین فیلسوف خودمانی"، به بررسی ابعاد انسانی و خودمانی فلسفه ویتگنشتاین پرداخته و دیدگاه‌های شخصی وی را در قالب فلسفه‌ای ساده و ملموس تبیین می‌کند. و در نهایت، بخش نهم، "دیدار با ویتگنشتاین در سرزمین پدری"، به تجربه‌ای شخصی از مواجهه با آثار و افکار ویتگنشتاین در زمینه فرهنگی و فلسفی ایران پرداخته است.

❖ **ترجمه و شرح رساله منطقی - فلسفی (۱۳۹۳):** این ترجمه و تفسیر از اثری کلاسیک، یعنی رساله منطقی-فلسفی (تراکتاتوس)، به قلم سروش دباغ، جایگاه او را در میان مترجمان متون فلسفی کلاسیک در فضای فلسفی ایران تثبیت می‌کند. این اثر، پس از دو ترجمه پیشین به فارسی —یکی به همت محمود عبادیان در سال ۱۳۶۹ و دیگری توسط دکتر میر شمس‌الدین ادیب‌سلطانی— عرضه شده است. مترجم، که در سنت فلسفه تحلیلی پرورش یافته، می‌کوشد با نزدیک کردن زبان ترجمه به زبان معیار و رایج روزمره، امکان درک متن را از این منظر هرچه بیشتر فراهم آورد.

❖ **درباب فلسفه تحلیلی «با محوریت ویتگنشتاین» (۱۳۹۶):** این کتاب، با تمرکز بر تاریخ فلسفه تحلیلی، اندیشه‌های ویتگنشتاین و فلسفه دین، یکی دیگر از آثار سروش دباغ در عرصه ویتگنشتاین‌پژوهی به شمار می‌آید. در کنار مباحث محوری، کتاب شامل گفت‌وگویی با جان هیک و مجموعه‌ای از مقالات درباره دیدگاه‌های او است که در بخش ضمایم آمده‌اند: «ماجرای ویتگنشتاین و هیک»، «مردی در عبادت سکوت»، «نصر، هیک و پلورالیسم»، «بضاعت فلسفی و پلورالیسم دینی»، «علم حضوری، علم حصولی و استدلال زبان خصوصی» و «آشنایی ایرانیان با فلسفه تحلیلی».

۳،۳. سفرهای پسا رنسانسی

این مجموعه ک عمده‌تاً شامل درس‌گفتارهای فلسفی دباغ است به کار بازخوانی میراث فلسفی غرب علی‌الخصوص پس از دوران نوگرایی و رنسانس می‌پردازد. این سفرها به نوعی گذار از فلسفه‌های سوژه‌ای به فلسفه‌های دیالکتیکی است و تلاشی است برا آشنایی مخاطب فارسی زبان با متن فلسفی غربی. این پروژه فکری را می‌توان به عنوان یکی از دوال سلوک اگزیستانسیالیستی دباغ (یک بال حکمی-عرفانی و یک بال فلسفی-مدرسی) در نظر آورد.

درس‌گفتارهای دباغ درباره اسپینوزا، شرحی تاریخی است از وضع و حال وی و بازخوانی است از اخلاق اسپینوزایی در مواجهه با بحران‌های انسان معاصر از جمله ترد شدگی. در کلاس‌های شوپنهاور و نیچه، تحلیل دوگانه «دیالکتیک ناامیدی» و «امید» از شوپنهاور و نیچه در فلسفه غرب به بحث گذاشته می‌شود. او نشان می‌دهد که چگونه نیچه پاسخگوی شوپنهاور است بی آنکه «اراده» یا «خواست» را انکار کند، با تبدیل آن به اراده‌ی معطوف به زندگی. این نگاه، تفسیری نو از «مرگ خدا» ارائه می‌دهد و امکان آفرینش ارزش‌های نو را می‌گشاید.

ویتگنشتاین که بخشی از ساحت فلسفی دباغ را به خود اختصاص داده، «چرخش زبانی» در فلسفه را به عنوان تداوم پروژه‌ای واحد می‌نگرد. او با تحلیل «بازی‌های زبانی»، نشان می‌دهد که چگونه فلسفه تحلیلی می‌تواند با پدیدارشناسی گفت‌وگو کند. خوانش دباغ از هایدگر، بر مفهوم *Gelassenheit* (یا به نزد من «رهایی») و نوعی «رواقی‌گرایی» و «شبنی وجود» تأکید دارد و آن را پاسخی به «ازخودی‌بگانه‌گی» (الیناسیون) تکنولوژیک^{۱۸} می‌داند. این نگاه در درس‌های یاسپرس به امکان ارتباط اگزیستانسیل گسترش می‌یابد و نشان می‌دهد که چگونه فلسفه‌ی وجودی می‌تواند پل ارتباطی شرق و غرب باشد.

تحلیل دباغ از کیرکگور، «سوبژکتیویته رادیکال» را در تقابل با عقلانیت هگلی قرار می‌دهد. او نشان می‌دهد که چگونه تلقی کیرکگوری از «ایمان» می‌تواند درک ما از عرفان ایرانی را غنی سازد. درس‌گفتارهای او درباره هیوم و تاریخ فلسفه تحلیلی، نقش زبان در ساخت واقعیت را برجسته می‌کند. این نگاه، پل ارتباطی میان سنت تحلیلی و قاره‌ای می‌سازد و نشان می‌دهد که چگونه مسئله‌ی شناخت در هر دو سنت ریشه در پرسش از نسبت زبان و جهاندارد.

درس‌گفتارهای فلسفی دباغ که با نام «سفرهای پسا رنسانسی» شهرت یافته است را می‌توان تلاشی برای بازخوانی سنت غربی در افق پرسش‌های شرقی-اگزیستانسیالیستی دانست. او تاریخ‌نگار فلسفه نیست که به صرف وقایع نگاری بسنده کند. فیلسوفی در حال گفت‌وگو با سنت است. به باور من تنها اینگونه می‌توان فلسفه را از حیطه‌ی نظریه‌پردازی محض به روشی برای مواجهه با مسائل عینی زندگی تبدیل کرد. پروژه‌ی فکری دباغ در این درس‌گفتارها، به نوعی تأسیس فلسفه‌ای میان‌فرهنگی است که هم از عمق سنت برخوردار باشد و هم پاسخی به مسائل انسان معاصر دهد.

^{۱۸} الیناسیون در عصر تکنولوژی؛ فرهاد مشکور

۴. پژوهش‌های ادبی و هنری

در طی سالهای گذشته دباغ قلم در مسیر سپهری پژوهی بسیار چرخانده و با تعمق در آثار وی اندیشه‌ی پنهان در میان اردوگاه مفاهیم سپهری را بر همگان آشکار ساخته است. به قول مهرداد مهرجو^{۱۹}: می‌توان سروش دباغ را با آثاری که تا کنون درباره‌ی سهراب سپهری منتشر کرده است، پرچم دار قلمرو سپهری پژوهی لقب داد. "چشمان یک عبور" عنوان کتابی است به قلم آقای مهرجو، که به نیکی به ژرفای این "کارک فکری"^{۲۰} دباغ پرداخته است.

۴،۱. سپهری پژوهی

❖ **در سپهر سپهری (۱۳۹۳):** این اثر، افزون بر آنکه سه مقاله‌ی برگزیده از مجموعه‌ی "طرحواره‌ی عرفان مدرن" را، که بعدتر در "آبی دریای بی‌کران" به تفصیل آمده است، در خود جای داده، به کاوش در مفهوم امر متعالی در اندیشه‌ی سپهری نیز پرداخته است. در این مسیر، تنهایی سپهری و تجربه‌ی زیسته‌ی او در جهان، با چرخشی اگزیستانسیالیستی و فلسفی مورد واکاوی قرار گرفته است. طراوت و باران، که همچون دو بن‌مایه‌ی اساسی در "هشت کتاب" به تکرار حضور دارند، در اینجا از منظری تازه تحلیل شده‌اند تا نسبت آن‌ها با تجربه‌ی شاعرانه و هستی‌شناسانه‌ی سپهری روشن‌تر گردد. در ادامه، گفتگویی که در "پشت حوصله‌ی نورها" گردآوری شده، مجال بررسی شعر فروغ فرخزاد را از دریچه‌ی نگاه دباغ فراهم آورده است. او در این تحلیل، مرگ را به مثابه‌ی مفهومی ادبی و اگزیستانسیال در اشعار فروغ کاویده و ژرفای مواجهه‌ی شاعر با نیستی را مورد تفسیر قرار داده است.

❖ **فلسفه‌ی لاجوردی سپهری (۱۳۹۴):** این اثر در سه بخش اصلی سامان یافته است: مقالات محوری دباغ، گفتگوهای او، و ضمائم که با موخره‌ای ت تکمیل می‌شود. بخش نخست به شعر و عرفان سپهری اختصاص دارد و کوشیده است تا ژرفای اگزیستانسیال شعر او را آشکار سازد. در این میان، بررسی دقیق "زندگی خواب‌ها" و تأمل در فضای بازگشت به خویشتن و دوری از جهان "مرگ رنگ"، فرصتی فراهم می‌آورد تا تنهایی، تردید، و جستجوی امر متعالی در سپهر اندیشه‌ی سپهری، واکاوی گردد. علاوه بر این، سویه‌های اجتماعی شعر سهراب نیز از منظری تازه مورد تحلیل قرار گرفته و به گونه‌ای که تجارب اگزیستانسیال او در مواجهه با هستی و عدم، تصویری روشن‌تر بیابد. همچنین، برخی از نوشته‌های دباغ پیرامون سلوک اگزیستانسیال نیز در این مجموعه گنجانده شده است تا تصویری جامع‌تر از این رویکرد فلسفی در سپهر شعر و اندیشه ارائه گردد.

❖ **نبض خیس صبح (۱۳۹۸):** این اثر، با عنوان فرعی "سالک مدرن شرقی"، نسخه‌ای منقح از یک درسگفتار پانزده‌جلسه‌ای است که در دوازده فصل به تبیین و واکاوی مفاهیم اگزیستانسیال در شعر و هنر سپهری می‌پردازد. نویسنده، با دقتی فلسفی و زبانی روشن، می‌کوشد تا تصویری شفاف از این شاعر و جهان‌بینی او ارائه دهد. در این کتاب، مقولاتی بنیادین همچون تنهایی، امر متعالی، هیچستان، مرگ، غرب، غم، آب، آبی، بیابان، تماشا، و تکنولوژی با ژرف‌نگری بررسی شده‌اند؛ چراکه سپهری، در مقام یک سالک مدرن، هم مخاطب خویش را به درنگی فلسفی و شاعرانه فرامی‌خواند و هم از او می‌طلبد که در آینه‌ی هستی، خود را از نو ببیند.

❖ **از سهروردی تا سپهری (۱۴۰۰):** در ده فصل مشتمل بر ده مقاله‌ی نگاهی می‌اندازد به مطالعه تطبیقی آثار سهراب با حکیمان، فیلسوفان و هنرمندان متعدد و کمک می‌کند تا خواننده با زیست جهان سهراب و ابعاد اندیشه و نگاه او آشناتر شویم.

^{۱۹} نگاهی به کتاب «از سهروردی تا سپهری»، مهرداد مهرجو

^{۲۰} عنوانی که خود دکتر دباغ برای کارهایش معمولاً استفاده می‌کند.

این جستار اما به همینجا ختم نشده و با نقد رمان و فیلم وی توانسته جنبه‌های زیبایی‌شناختی عملگرایانهای به پژوهشهای خود ببخشد. در این باره من می‌توان آثار وی را به دو حوزه عمده‌ی سپهری پژوهی و دیگر پژوهش‌های ادبی هنری تقسیم کنم.

۴،۲. زمزمه‌های مخملین (۱۴۰۳)

چنانکه در ابتدای مقاله آوردم «زمزمه‌های مخملین» از آن دست نوشته‌هایی است که در میان روشنفکران فارسی زبان از تاریخی برخوردار است. سروش دباغ در «زمزمه‌های مخملین» نیایش را به یک عمل صرفاً مذهبی تقلیل نمی‌دهد، بلکه آنرا راهی برای مواجهه‌ی اگزیستانسیالی با بحران‌های مدرن می‌بیند. او میان «نیایش معنوی» و «نیایش حکیمانه» تفکیک قائل می‌شود: اولی مبتنی بر حضور کامل در لحظه و سپاسگزاری است، و دومی نیایشی بی‌انتظار، خالی از امید و ترس، نزدیک به حکمت رواقی. در نیایش معنوی، همان‌طور که تیک نات هان گفته، شستن ظرف یا راه رفتن خود می‌تواند نوعی نیایش باشد، اگر با آگاهی کامل انجام شود. دباغ بر این مراقبه‌ی روزمره تأکید دارد: نیایش یعنی زندگی کردن هر لحظه با تمام وجود. نیایش حکیمانه نزد دباغ، برخلاف نیایش‌های کلاسیک، گفتگویی با خدای سستی نیست؛ بلکه بازنمایی قانونمندی سخت جهان است، پذیرشی سرد و آرام از تقدیر هستی^{۲۱}. سالک در این حالت، «تنهایی مخملین» را تجربه می‌کند: نوعی آشتی بی‌کینه با تنهایی و نوسان میان قله‌های سکوت و آغوش هستی، همان‌طور که سهراب سپهری در شعرهایش از آن سخن گفته. دباغ این زمزمه‌ها را در امتداد سنت‌های نیایش‌گر معاصر، چون کوبیریات شریعتی و عرفان مدرن داریوش شایگان قرار می‌دهد؛ اما بیانی امروزی‌تر و فردگرایانه‌تر به آن می‌بخشد. زمزمه‌های او پژواکی از سلوک اگزیستانسیالیستی و عرفان سکولار است که در دل جهان متأخر ما به دنبال روزنه‌ای برای معنا می‌گردد.

۴،۳. نقد و بررسی فیلم

تحلیل‌های سینمایی دباغ را می‌توان فلسفه روان‌شناختی تصویری وی نامید. رویکردی که در آن، فیلم دیگر یک سرگرمی نیست و می‌تواند برای تأمل وجودی چنان ابزاری مناسب به کار آید. او با عبور از نقد سینمایی مرسوم، به دنبال کشف امر ناگفته در سینماست: آنچه در سکوت شخصیت‌ها، در فاصله‌های نماها، و در تنش‌های اخلاقی روایت پنهان شده است. از این منظر، گفتمان سینمایی دباغ ادامه طبیعی پروژه فکری اوست، پروژه‌ای که در آن، روان‌شناسی، فلسفه و هنر در هم می‌آمیزند تا پاسخی برای پرسش‌های همیشگی بشر بیابند.

❖ **سینما به مثابه آینه روان جمعی:** سخنرانی‌های متعدد سروش دباغ در نقد و تحلیل فیلم، از «قهرمان» (۱۴۰۰) تا «جدایی نادر از سیمین» (۱۳۹۴)، حاکی از نگاهی چندلایه به سینماست که می‌تواند عمیق‌ترین تنش‌های وجودی انسان معاصر را بازتاب دهد. رویکرد دباغ به سینما، تلفیقی از هرمنوتیک پدیدارشناسانه و روان‌کاوی فرهنگی است؛ او در تحلیل‌های خود، هم به لایه‌های نمادین فیلم‌ها می‌پردازد و هم آنها را در بستر جامعه‌شناسی روانی ایران معاصر قرار می‌دهد.

❖ **اخلاق و روان‌شناسی در سینمای اصغر فرهادی:** تمرکز دباغ بر آثار اصغر فرهادی، از «فروشنده» تا «درباره الی»، نشان‌دهنده علاقه او به بررسی تقابل اخلاق و روان‌شناسی در موقعیت‌های بحرانی است. در این فیلم‌ها، شخصیت‌ها در برابر انتخاب‌های اخلاقی مبهم قرار می‌گیرند. دباغ با واکاوی این موقعیت‌ها، به دنبال پاسخ به این پرسش است: «آیا می‌توان در جهانی فاقد معنا، همچنان "اخلاقی" زیست؟» این پرسش، همسو با دغدغه‌های فیلسوفانی چون کامو و لویاتاس است، اما دباغ آن را در بستر سینمای ایران به آزمون می‌گذارد.

❖ **مرگ و تنهایی در سینمای کیارستمی:** تحلیل دباغ از فیلم‌های عباس کیارستمی، «خانه دوست کجاست؟»، «باد ما را خواهد برد»، بر عناصری مانند زیتیم کند و زمان، سکوت، تنهایی و مرگ متمرکز است. به زعم او، کیارستمی با کم‌گویی‌های سینماتیک خود، فضایی خلق می‌کند که در آن، فقدان به‌جای حضور سخن می‌گوید. در رنج ناشی از فقدان در مقاله «دست‌آویز قفسی سالک مدرن رنج اندیش» این نگاه به نیکی دیده می‌شود. اینگونه تحلیل یادآور آرای هایدگر درباره «بودن-به‌سوی-مرگ» است، با این تفاوت که دباغ این مفاهیم را نه در قالب انتزاعی، بلکه در تصاویر ملموس سینمایی جست‌وجو می‌کند.

^{۲۱} هسته پنهان تماشا؛ تأملی در انواع نیایش؛ سروش دباغ

- ❖ **عشق و پوچی در سینمای معناگرا:** در بررسی فیلم‌هایی مانند «عشق» (اصغر فرهادی) و «ابد و یک روز»، دباغ به تحلیل امکان عشق در جهانی پوچ می‌پردازد. او استدلال می‌کند که سینمای معناگرای ایران، برخلاف سینمای رمانتیک غرب، عشق را مانند تجربه‌ای آسیب‌پذیر تصویر می‌کند که همواره در معرض تهدیدهای بیرونی است. این خوانش، هم‌ارز روان‌کاویِ لاکانی است که در آن، عشق همواره با کمبود و فقدان همراه است.
- ❖ **سینما به مثابه روان‌درمانی جمعی:** دباغ در برخی از سخنرانی‌ها، مانند تحلیل «درس‌های فارسی» (۱۴۰۱)، به این نکته اشاره می‌کند که سینما می‌تواند همچون فضایی درمانگر عمل کند؛ جایی که تماشاگر، با شناسایی خود در شخصیت‌های فیلم، به کاتارسیس دست می‌یابد. این ایده، بازتابی از نظریه آرونوفسکی درباره سینماترپایی است، اما دباغ آن را با مفاهیم روان‌شناسی اگزیستانسیال ترکیب می‌کند تا نشان دهد که چگونه فیلم‌ها می‌توانند به ما در مواجهه با اضطراب‌های وجودی یاری رسانند.

۵. سلوک اگزیستانسیال در روزگار کنونی

در یک دهه گذشته دباغ سر آن دارد تا آسمان عرفان ایرانی را طوری بگستراند تا برای اندیشه‌های مدرن و منسلخ از متافیزیک نیز جایی برای معنویت و معنا بخشی به زیست‌جهان باقی بماند. این پروژه که اصلی‌ترین بخش از فعالیت‌های امروز و اکنون او را تشکیل می‌دهد شامل بازخوانی مفاهیم حکمی-عرفانی در سایه بازآفرینی گادامری معنا و ترکیب افق‌ها برا ایجاد امکان آفرینش است. در حقیقت هستی بخشیدن به معانی که خود در گذشته ماندگار شده‌اند و با هم افقی با آن معانی وی تلاش می‌کند آنها را به افق امروزی بر کشد و در روان‌جهان خود روایت کند.

- ❖ **حرم علف‌های قربت (۱۳۹۶)** این کتاب که در هفت فصل به نگارش درآمده، روایت منقح و ویرایش‌شده‌ای از سومین دوره‌ی درس‌گفتارهایی است که با عنوان «پیام عارفان برای زمانی ما» شناخته می‌شود. در این اثر، نویسنده در پی پاسخ به پرسش‌های بنیادین انسانی است و با تمرکز بر مباحث خودشناسانه و خودکاوانه، به تحلیل مفاهیم و مقولات اگزیستانسیالیستی می‌پردازد. این مباحث شامل مسائلی چون غم، سکوت، مرگ، عشق، بی‌زمانی، بی‌خودی، دعا، خشم، حسد و دیگر مفاهیم مشابه است که به‌طور خاص در آینه‌ی تفکرات عارفان و اندیشمندان برجسته‌ی تاریخ مورد واکاوی قرار گرفته‌اند. این اثر نه تنها به ابعاد فلسفی و روحانی این مقولات پرداخته بلکه از منظر انسان‌شناسی و روان‌شناسی نیز به آن‌ها نگاهی ژرف و عمیق دارد.

- ❖ **آبی دریای پیکران (۱۳۹۷)** این کتاب، طرح‌واره‌ای اولیه از عرفانی است که دباغ بدان نظر دارد؛ ساختاری که از حیث وجودشناسانه، دلالت‌شناسانه، معرفت‌شناسانه و انسان‌شناسانه بر میراث حکمی و عرفانی تکیه دارد و از این رهگذر، شالوده‌ی اندیشه‌ی او در قلمرو اگزیستانسیالیسم را پی می‌ریزد. ده مقاله‌ی مندرج در این اثر که تحت عنوان طرح‌واره‌ای از عرفان مدرن گرد آمده‌اند، حامل بنیادی‌ترین مؤلفه‌ها و اساسی‌ترین ارکان سلوک اگزیستانسیال از منظر دباغ‌اند. عناوین مقالات، خود گویای ژرفای موضوعاتی است که در این اثر بدان‌ها پرداخته شده است: "تنهایی مدرن"؛ "به سر وقت خدا رفتن"؛ "در غیاب رنج دیگری"؛ "من چه سبزم"؛ "سلوک عرفانی و امر سیاسی"؛ "مرگ در ذهن افاقی جاری است"؛ "مناسک فقهی و سلوک عرفانی"؛ "سالک و مواجهه با امر متعالی"؛ "سالک مدرن و خردورزی دلگشا"؛ "سالک مدرن و زیستن حکیمانه".
- در میان مقالاتی که به تحلیل این مباحث پرداخته‌اند، نوشته‌ی علی صناعی با عنوان "جستاری پیرامون طرح‌واره‌ی عرفان مدرن: قایقی باید ساخت" جایگاه ویژه‌ای دارد؛ متنی که موفق شده است مفاهیم مستتر در این ده مقاله را به دقت بشکافد و ابعاد معناشناسانه و دلالت‌شناسانه‌ی آن را تقویت کند.

- ❖ **غربت و غرابت اسپینوزا (۱۴۰۰)** بیراه نیست اگر ایستار اونتولوژیک و تئولوژیک دباغ را دریافتی اگزیستانسیال از پانتئیزم اسپینوزا تلقی کنیم. این کتاب به بررسی سلوک و روش اسپینوزا از منظری یالومی و اگزیستانسیالیستی می‌پردازد و روایت دباغ

از آن، در هر یک از پنج بخش، خواندنی و تأمل‌برانگیز است. بخش نخست، به زندگی‌نامه‌ی اسپینوزا اختصاص یافته و پرتویی بر سیر اندیشه و حیات این فیلسوف افکنده است. در بخش دوم، روش هندسی او در "اخلاق" و سایر رسالاتش مورد واکاوی قرار گرفته و منطق استدلالی او، که در چارچوبی جبری و ریاضی‌وار صورت‌بندی شده، تحلیل شده است. بخش سوم و چهارم، به بررسی عناصر سیاسی و اجتماعی عصر اسپینوزا پرداخته و تلاش کرده است توازی و تقارب این شرایط را با زمانه‌ی ما، با در نظر گرفتن تفاوت‌های بنیادین تاریخی، تبیین کند. در بخش پنجم، دباغ تئولوژی اسپینوزا را از منظر خویش تشریح کرده و نسبت اندیشه‌ی او با قرائت غالب از الاهیات در روزگارش را مورد مذاقه قرار داده است. سرانجام در بخش ششم، دباغ با کلاه یک فیلسوف اخلاق بر سر به سراغ متن "اخلاق" رفته، آن را از جنبه‌های گوناگون بررسی کرده و در پایان، تأثیر اسپینوزا بر اندیشه‌ی دیگر فلاسفه را به بحث گذاشته است.

❖ **شمه‌ای از شوریدگی شمس-دفتر اول (۱۴۰۱) و دفتر دوم (۱۴۰۳)** این اثر دوجلدی تلاشی است در مسیر بازخوانی و بازآفرینی سنت سترگ عرفانی ایرانی، با تمرکز بر شخصیت شمس تبریزی و درسگفتاری با همین نام که توسط سروش دباغ تلقین گردیده. نویسنده، با دقت و ظرافت، "مقالات شمس" را کاویده و آنچه را که از کنه معانی آن می‌توان برای مخاطب امروزی برگرفت، بر آفتاب حقیقت گسترانیده است. اما جستجوی احوال شمس، بی‌نظر داشتن احوال مولانا، محال و بلکه بیهوده است؛ از این رو، در خلال این مباحث، مولوی‌پژوهی نیز نقشی برجسته ایفا کرده است. چراکه شمس و مولانا در حکایت سلوک، چون دو بال یک پرنده‌اند، که یکی بی دیگری به مقصد نخواهد رسید. علاوه بر این، نظرات شمس درباره‌ی دیگر عرفا، از جمله شیخ شهاب‌الدین سهروردی، نیز در این اثر با دقت بررسی شده است؛ چراکه شمس نه فقط شارح یک طریقت، که نقاد و ناظری ژرف‌نگر بر میراث عرفانی زمانه‌ی خود نیز بوده است.

❖ **از خیام تا یالوم (۱۴۰۲):** یکی دیگر از مقومات پژوهش سلوک اگزیستانسیل در روزگار کنونی است. این کتاب مشتمل بر شش مقاله در بخش اصلی و پنج جستار در بخش ضمائم است. در بخش اصلی می‌خوانیم: در «طریخانه خا ک» خیام و «بیشه نور» سپهری؛ برخورد انگشتان با اوج: سلوک رواقی شمس تبریزی و سهراب سپهری؛ از پله مذهب تا کوچه شک؛ زیست جهان اسپینوزا و سپهری؛ در هوای لودو یگ و سهراب؛ در هوای یالوم و سپهری؛ هسته پنهان تماشا؛ تأملی در انواع نیایش. در بخش ضمائم کتابداریم: «نگاهی به کتاب «از سهروردی تا سپهری» اثری است از مهرداد مهرجو با محوریت کتاب «از سهروردی تا سپهری»؛ «چکیده‌ای از پروژه فکری «عرفان مدرن» و طرح چند نکته انتقادی «مقاله‌ایست انتقادی به قلم مهرداد مهرجو؛ تراویدن راز ازلی (گفتگوی مهرداد مهرجو با دباغ با محوریت مقاله‌ی انتقادی «چکیده‌ای از پروژه فکری «عرفان مدرن» و طرح چند نکته انتقادی» به قلم مهرداد مهرجو)؛ ابن الوقت باش ای رفیق (گفتگوی سعید دهقانی با سروش دباغ پیرامون بحث ملال و زمان)؛ مرده بدم، زنده شدم (گفتگوی سعید دهقانی با سروش دباغ)

❖ **سرشاری خوشه زیست (۱۴۰۲):** سروش دباغ در سرشاری خوشه زیست کوشیده است با آمیزه‌ای از فلسفه، روانشناسی، عرفان و ادبیات، طرحی از یک زندگی خرسندانه دراندازد؛ زیستی که نه در سودای خوشبختی‌اثری، بلکه در دستیابی به خرسندی زمینی و ممکن ریشه دارد. خرسندی، به تعبیر او، واژه‌ای است با ریشه‌های عمیق در سنت حکمی ما، و بر خلاف «خوشبختی»، بار انتظارات موهوم را بر دوش نمی‌کشد. این کتاب که برآمده از سلسله گفتارهایی در سال ۱۴۰۱ در بنیاد معنای زندگی است، در یازده فصل پیوسته، مفاهیم فلسفی و روانشناختی را با زبانی روشن به زندگی روزمره پیوند می‌زند. پس از فصول اصلی، دو ضمیمه بر کتاب افزوده شده: یکی مروری تحلیلی بر آثار دباغ از منظر گذار فکری او از نواندیشی دینی به اگزیستانسیالیسم به قلم حسین جمالی‌پور، و دیگری نگاهی به کتاب *از خیام تا یالوم* به قلم محسن نکومنش‌فرد و کمادی فلسفی در *باغ روانشناسی و نگاهی به کتاب از خیام تا یالوم* نوشته بنیامین قوجق. سرشاری خوشه زیست، اثری است که خواننده را به مشارکت فعال دعوت می‌کند.

❖ **در کشاکش رنج و معنا (۱۴۰۳)** این کتاب در قالب پنج فصل اصلی تنظیم شده و دو فصل نخست، به واکاوی "رنج" و "تنهایی" اختصاص دارد. دباغ این دو مفهوم پیچیده را، از منظر اگزیستانسیالیستی، با ارجاع به دو سالک مدرن—داستایوفسکی و تولستوی—تحلیل کرده است. در مقاله‌ی "سلوک اگزیستانسیل"، او دو مفهوم کلیدی "آشکارگی هستی" و "صدق اقناعی—روایی" را مورد تأمل قرار داده و ایستار فلسفی خود را در قبال صدق، با چرخشی از تلقی گنونی به تحلیلی منطقی‌تر، تشریح کرده است. پس از این، دو گفت‌وگو با حسین جمالی‌پور و عادلہ صمیمی، روایت دباغ را از مسیر معناجویی تکمیل می‌کند. در بخش ضمائم، پنج مقاله از فرهاد مشکور به تحلیل فلسفی آرای دباغ از منظر دلالت‌شناسانه، تحلیلی و پدیدارشناسانه می‌پردازد. این مقالات با عناوین "امتزاج فنومنولوژیک و سایکولوژیک تنهایی «تحلیل بافتاری و ساختارگرایانه در اندیشه سروش دباغ»"، "آناکای رنج تنهایی"، "زبان محملی برای آشکارگی زاین"، "کناکی تا بی‌کرا" و "سلوک انحصاری، سلوک همه‌گانی"، وجوه متکثر اندیشه‌ی دباغ را بررسی می‌کنند. در ادامه، حسین جمالی‌پور با الهام از تحلیل‌های آگامبن و آرنت و تأمل بر مفهوم تنهایی، مقاله‌ی "تنهایی ایرانیان و ایرانیان تنها" را نگاشته است. سرانجام، غلامرضا خاکی، در نقدی تحلیلی، به تئوری‌پردازی‌های دباغ در باب سلوک اگزیستانسیال پرداخته و در دو مقاله سویه‌های آن را به بوته‌ی نقد نهاده است.

❖ **در بوستان بو سعید (۱۴۰۴ بهار)** صورت منقح درسگفتاری با همین نام است که توسط دباغ ارایه گردیده و به زودی به دست انتشار سپرده خواهد شد. در این اثر دباغ به بزوسی یکی دیگر از مفاهیم سلوک اگزیستانسیال پرداخته. مفهوم «ملال». این کتاب هم اکنون در دست تصحیح و انتشار است.

❖ **تلقی اقناعی-روایی از صدق دباغ در دو مقاله و یک سخنرانی به تبیین ایستار کنونی فلسفی خود پرداخته و به تفصیل تلقی** موجه از صدق از منظر خود را تشریح کرده است. وی نشان می‌دهد که چگونه از صدق مطابقتی عزیمت کرده و به سرزمین صدق اقناعی-روایی دررسیده است. سخنرانی «صدق به روایت فرگه و ویتگنشتاین متأخر» و مقاله‌ی «سلوک اگزیستانسیل، آشکارگی هستی» و «صدق اقناعی-روایی» و جستار بلند «از صدق "مطابقتی" تا صدق "اقناعی-روایی"» این ایستار را به نیکی تشریح کرده‌اند. در این نگاه دباغ: از فلسفه تحلیلی کلاسیک فاصله می‌گیرد. سنت قاره‌ای (هایدگر، فوکو) را با تحلیل زبانی (ویتگنشتاین) تلفیق می‌کند. فلسفه را از حیطه انتزاعی به عرصه کنش عملی-اجتماعی منتقل می‌کند. "مرگ سوژه خودبنیاد" را می‌پذیرد و "معرفت" را به مثابه فرایندی سیال، جمعی و تاریخی بازتعریف می‌کند. به این ترتیب، فلسفه از داعیه‌دار کشف حقایق مطلق، به "روایت‌گری انتقادی" گفتمان‌های مسلط تبدیل می‌شود.

❖ **میراث گفتاری دباغ در سایه سلوک اگزیستانسیل در روزگار کنونی** شانه به شانه بررسی‌های ادبی نیز می‌زند. پراکه برای وی این در آن و آن در این معنی پیدا می‌کند. درسگفتارها و سخنرانی‌های دباغ درباره بایزید بسطامی، ابوالحسن خرقانی و شمس تبریزی، و مولانا و ابوسعید ابوالخیر نه بازخوانی صرف متون کلاسیک، که احیای پرسش‌های اگزیستانسیال در افق مدرن است. او در این گفتارها، عرفان را نه مجموعه‌ای از گزاره‌های دگماتیک، بلکه تجربه‌ای زیسته می‌خواند که می‌تواند به بحران‌های معنوی انسان معاصر پاسخ دهد. این نگاه، یادآور هایدگر است که در «هستی و زمان»، از ضرورت بازگشت به پرسش‌های بنیادین سخن می‌گوید. تحلیل دباغ از «فیه‌مافیه» و «منطق الطیر» عطار، بر نسبت زبان و حقیقت متمرکز است. او استدلال می‌کند که عطار و مولانا، همچون ویتگنشتاین متأخر، به مرزهای زبان در بیان امر متعالی آگاه بودند. اینجاست که شعر تلاشی برای شکستن قالب‌های مفهومی می‌شود و مفاهیمی چون «طنز الهیاتی» متولد می‌شوند.

در بررسی شیخ اشراق، دباغ به دنبال بازخوانی حکمت خسروانی در چارچوب‌های هرمونوتیک مدرن است. خوانش او از سهروردی، مانند دیالوگی میان سنت و پدیدارشناسی است؛ گویی نور در بستر مفهومی سهروردی، همان «ظهور» هایدگری است که در افق‌های مختلف تجربه می‌شود. بحث دباغ درباره شایگان، فروغ و شاملو ادامه پروژه‌ای است که او را به پست‌مدرنیسم ایرانی پیوند می‌زند. تحلیل او از «هویت چهل‌تکه»، نشان می‌دهد که چگونه ادبیات می‌تواند فضایی برای گفت‌وگوی فرهنگ‌ها

باشد، بی‌آنکه به نسبی‌گرایی مطلق تن دهد. سخنرانی «در سپهر سپهری»، یکی از ژرف‌ترین تحلیل‌های دباغ از سکوت به مثابه زبان است. او سپهری را نه شاعری منزوی، بلکه فیلسوفی می‌خواند که سکوت را به رسانه‌ای برای اندیشیدن تبدیل می‌کند. این نگاه، همسو با فلسفه هنر مرلوپونتی است که در آن، سکوت بخشی جدایی‌ناپذیر از بیان است.

برخلاف خوانش‌های رمانتیک از حافظ، دباغ ابهام او را نه نقص، بلکه روش فلسفی می‌داند. از نگاه او، حافظ با بازی زبانی خود، امکان‌های مختلف بودن را پیش روی خواننده می‌گذارد و او را از دگماتیسم می‌رهاند. تحلیل دباغ از داستایوفسکی و تولستوی، بر تنش میان ایمان و نیهیلیسم متمرکز است. او نشان می‌دهد که چگونه قهرمانان روسی، پیش‌آهنگان اگزیستانسیالیسم هستند؛ کسانی که بحران معنای زندگی را در خون و رنج خود تجربه می‌کنند.

گفتمان ادبی دباغ را می‌توان تلفیقی از هرمنوتیک، فلسفه قاره‌ای و روان‌شناسی وجودی دانست. او با عبور از مرزهای معین دیسپلین‌ها و رشته‌ها، نشان می‌دهد که ادبیات، از متون عرفانی تا رمان‌های مدرن، آزمایشگاهی برای کاوش در شرایط انسانی است. این نگاه، ادبیات را از حاشیه به متن فلسفه معاصر می‌آورد و آن را به رسانه‌ای ضروری برای اندیشیدن تبدیل می‌کند، پیوند ژرفی که دباغ در پرتو نگاه ویتگنشتاین به خوبی آنرا دریافته است. کتاب «روایت سروش از سهراب»^{۲۲} به قلم آقای امیدی در سایه‌ی همین پیوند ژرف به چالشی نقادانه بدل شده. این نوشته با واکاوی پروژه فکری دباغ در دو اثر «نبض خیس صبح» و «آبی دریای بیکران»، نشان می‌دهد چگونه مفاهیم فلسفی-اگزیستانسیالیستی دباغ مانند بازخوانی مفهوم «سلوک» در بستر روایت‌های ادبی بازتاب می‌یابند. امیدی در نقد خود، رویکرد ادبی-فلسفی و هرمنوتیکی دباغ را در ترازوی تحلیل می‌گذارد، این کتاب، برای دنبال‌کنندگان اندیشه‌های دباغ، می‌تواند اثری خواندنی باشد.

^{۲۲} مقاله‌ی "سلوک انحصاری، سلوک همگانی": نوشته‌ی نگارنده، درواقع نقدی است تحلیلی بر همین اثر ارزشمند آقای امیدی.

۶. پژوهش‌های روانشناختی

با نظر به پیشینه عملی دباغ و نیز رویکرد نقادانه‌اش به مفاهیم روان‌شناختی، می‌توان انتظار داشت که در آینده، آثاری پدیدارشناسانه یا روش‌مند از او در این عرصه منتشر گردد. در وضعیت کنونی، فعالیت‌های او در این حوزه عمدتاً در قالب گفتارهای شفاهی، از جمله سخنرانی‌ها و درس‌گفتارها، متجلی شده است. این صورتبندی شفاهی، خود می‌تواند نشان‌گر رویکردی پویا و دیالکتیکی به دانش روان‌شناسی باشد؛ رویکردی که در آن، مفاهیم پیش از تثبیت در قالب نوشتار، در فضای گفت‌وگو و تعامل فکری آزموده می‌شوند. بدین ترتیب، روان‌شناسی برای دباغ نه صرفاً حوزه پژوهشی، که عرصه مواجهه زنده با پرسش‌های بنیادین ذهن و رفتار آدمی است.

❖ **دیالکتیک خودشناسی: از مواجهه تا تعالی:** سخنرانی‌های اخیر دباغ در بهمن ۱۴۰۳ با عنوان «خودشناسی و مواجهه با خود»

(بخش‌های اول و دوم)، گویای تحولی بنیادین در رویکرد او به روان‌شناسی است. این مباحث، خودشناسی را به‌سان کنشی اگزیستانسیال بازمی‌نمایاند که در آن، «خود» هم سوژه است و هم ابژه تأمل. این دوگانگی، یادآور آرای سارتر در «هستی و نیستی» است، جایی که انسان محکوم به آزادی است و در عین حال، ناگزیر از مواجهه با تناقض‌های وجود خویش.

❖ **روان و ایمان: تقابل یا گفت‌وگو؟** سلسله‌سخنرانی‌های «روان و ایمان» (اسفند ۱۴۰۰) نشان‌دهنده تلاش دباغ برای پیوند

روان‌شناسی مدرن با پرسش‌های کلاسیک الهیاتی است. او با واکاوی روان‌شناسی ایمان، به دنبال خوانشی پدیدارشناسانه از تجربه دینی است—خوانشی که بیش از آنکه به صدق یا کذب باورها بپردازد، به چگونگی تأثیر آن‌ها بر ساختار روانی سوژه توجه دارد. این رویکرد، همسو با پروژه ویلیام جیمز در «تنوع تجربه دینی» است، اما با تکیه بر چارچوب‌های روان‌درمانی وجودی، رنگ‌وبویی امروزی‌تر به خود گرفته است.

❖ **مولانا و سلامت روان:** سخنرانی‌های طولانی‌مدت دباغ درباره «مولانا و سلامت روان» (از مرداد ۱۴۰۰ تا دی ۱۴۰۰) گواه تفتن

او به بازخوانی متون عرفانی در پرتو روان‌شناسی معاصر است. در این گفتارها، او نه تنها به دنبال تفسیر روان‌کاوانه مفاهیم مولوی—مانند «عشق» یا «رهایی»—است، بلکه می‌کوشد نشان دهد که چگونه این مفاهیم می‌توانند در چارچوب‌های درمانی مدرن بازتولید شوند. این پروژه، در واقع، نوعی هرمنوتیک تطبیقی است که سنت و مدرنیته را در گفت‌وگویی انتقادی قرار می‌دهد.

❖ **روان‌درمانی اگزیستانسیال: از یالوم تا فروم:** تمرکز دباغ بر روان‌درمانی وجودی - به‌ویژه در کارگاه‌های «تربیت درمان‌گر»

(فروردین تا اردیبهشت ۱۴۰۰)- حاکی از دغدغه او برای تلفیق فلسفه و روان‌درمانی است. مباحثی مانند «مرگ»، «آزادی»، «تنهایی» و «پوچی»، که در این کارگاه‌ها مطرح شده‌اند، آشکارا تحت‌تأثیر آرای اروین یالوم و ویکتور فرانکل هستند. اما دباغ در این میان، به‌جای تقلید صرف، به بازسازی انتقادی این مفاهیم می‌پردازد به‌گونه‌ای که بتواند در بافت فرهنگی ایران نیز معنادار باشند.

❖ **روان‌شناسی مثبت‌نگر و نقد آن: عبور از سلیگمن:** در گفت‌وگوی «روان‌شناسی مثبت سلیگمن» (بهمن ۱۴۰۰)، دباغ رویکردی

نقادانه به این جریان دارد. او اگرچه به دستاوردهای روان‌شناسی مثبت‌نگر اذعان دارد، اما هشدار می‌دهد که تمرکز افراطی بر «شادکامی» و «خوش‌بینی» می‌تواند به انکار رنج‌های اصیل انسانی بینجامد. این نقد، یادآور هشدار ادورنو درباره «صنعت فرهنگ» است که در آن، شادی تحمیلی، خود به نوعی از خودبیگانگی تبدیل می‌شود.

❖ **فلسفه تحلیلی و روان‌درمانی: تأثیر ویتگنشتاین** سخنرانی‌های متعدد دباغ درباره «ویتگنشتاین و معنای زندگی» (خرداد تا تیر

۱۳۹۹) نشان می‌دهد که چگونه فلسفه تحلیلی می‌تواند به روان‌درمانی یاری رساند. با تکیه بر مفهوم «بازی‌های زبانی»، او استدلال

می‌کند که بسیاری از بحران‌های روانی، ریشه در سوء تفاهم‌های زبانی دارند. این ایده، هم به درمان‌های شناختی-رفتاری نزدیک می‌شود و هم از آن فراتر می‌رود، چراکه زبان را نه ابزار، بلکه بستر شکل‌گیری «خود» می‌داند.

فعالیت‌های دباغ، چه در حیطه روان‌شناسی و چه در قلمرو فلسفه، همگی حول یک محور اساسی می‌چرخند: تبدیل پرسش‌های انتزاعی به تجربه‌های زیسته. او روان‌شناسی صرفاً دانشی تکنیک‌محور نمی‌فهمد، بلکه گفتمانی میان‌رشته‌ای می‌داند که باید در گفت‌وگو با فلسفه، عرفان و ادبیات معنا شود. از این منظر، کار او ادامه پروژه‌ای است که روان‌شناسان اگزیستانسیال - از فرانکل تا یالوم - آغاز کرده‌اند، اما با افزودن لایه‌هایی از تفکر انتقادی و هرمنوتیک، آن را به افق‌های تازه‌ای می‌رساند.

زیست اندیشه در افق خوانش

در نهایت، مواجهه با آینه‌های چندوجهی اندیشه سروش دباغ، همانند ورود به کارگاهی پر از عدسیهای نو-ساخته شده و یا درحال ترمیم است. عدسیهایی که هر یک، جهان را از زاویه‌های متفاوت می‌شکافند و نور پرسش را بر گوشه‌های تاریک زیست مدرن می‌افکنند. این مقاله، در تلاش است تا با نقشه‌برداری از جغرافیای پریپیچ و خم آثار او، خطوط احتمالی را ترسیم کند، بی‌آنکه مدعی شود این خطوط، سرنوشت قطعی متن را رقم می‌زنند. داوری درباره میزان توفیق دباغ در هر یک از این حوزه‌ها قلمرو کاوش این مرقومه نیست و این داوری به سوژه‌های تفسیرگر واگذار شده است. منظورم خوانندگانی است که با پیشفرض‌های فلسفی، تجربه‌های زیسته، و انتظارات معرفتی خود، به گفتگو با متن‌ها می‌نشینند.

آنچه در این میان، پیونددهنده ششگانه فکری دباغ است، ریسمان نازکِ اگزیستانسیالی است که از دل تنشِ همیشگی سنت و مدرنیته می‌گذرد. او، همچون اسپینوزا، اما در عصرِ هرمنوتیک، می‌کوشد مفاهیمِ کهن را نه در موزه‌ها و کتب کهن، بلکه در کارگاهِ ذهنِ امروزی بازبیافریند؛ جایی که فقه و پدیدارشناسی، مولانا و ویتگنشتاین، سپهری و روانکاوی، در هم آمیخته می‌شوند تا زبانی نو برای بیانِ رنج‌ها و امیدهای انسانِ معاصر بیافرینند. پروژه معرفتی دباغ، به تعبیری، نوعی «بود و باش زمینی» است که در آن، متافیزیک دیگر بر فراز ابرها خانه ندارد، بلکه در خاک تجربه‌های روزمره ریشه می‌دواند.

اما آیا این پیوندها همواره استوار می‌مانند؟ سنگینی میراثِ شرقی-اسلامی در تقابل با سبک‌بالیِ فلسفه‌های پسا‌رسانسی، گاه همچون وزنه‌هایی بر پیکر این اندیشه احساس می‌شوند. همین جاست که نقش خواننده به عنوان «همسفر انتقادی» پررنگ می‌شود: هر اثر، تنها در میدانِ تفسیر است که به بلوغ می‌رسد و هر اندیشه، در عبور از صافیِ ذهنِ مخاطب است که صیقل می‌خورد.

مقاله حاضر، با آگاهی از این دینامیکِ هرمنوتیکی، نه داوری می‌کند و نه نتیجه می‌گیرد، بلکه همچون پلی میانِ اندیشه‌های دباغ و ذهنِ جستجوگرِ خواننده ایستاده است. موفقیتِ این پل اما، در گروِ گامهایی است که بر آن گذاشته می‌شوند و ایستادن آن به تنهایی بی‌لطف باقی می‌ماند. شاید بتوان کلیدِ فهمِ آثارِ دباغ را در همان «زیر و زبر شدن‌های اگزیستانسیل» جستجو کرد؛ لحظه‌هایی که خواننده، در مواجهه با افقِ متن، افقِ خود را در مرزِ میانِ گذشته و آینده، تحلیل و شهود، عقلانیت و معنویت می‌یابد و ناگزیر می‌شود تا به بازآفرینیِ معنا دست بزند.

در این مسیر، گزارشِ حاضر تنها مشعلِ کوچکی است در تاریکیِ فضا‌های کشف نشده. روشناییِ نهایی، اما، حاصلِ جرعه‌های ذهنِ مخاطب است. پس بگذارید بی پایان بنویسم که: این مقاله دعوتی است به ادامه راه...

فرهاد مشکور / هامبورگ آوریل ۲۰۲۵